

شرح حال آیت‌الله حاج ملا اسماعیل فدائی کزازی صاحب دیوان فدائی

توجه به شرح حال بزرگان و اخذ سرمشق از آنان یکی از بزرگ‌ترین رسالت‌های انسان در زندگی است. انسان در زندگی همواره می‌خواهد بداند، و بداند که چه بکند تا بتواند از دانسته‌های خود استفاده لازم را بنماید. یکی از راه‌های دانستن و شاید مهم‌ترین آن‌ها بهره‌گیری از ارشادات معلمان به صورت نظری و به ویژه به لحاظ عملی است. معلم و یا به تعبیر عامیانه‌تر و شاید عارفانه‌تر الگو و اسوه از مواردی است که انسان همواره به دنبال آن است. همانطور که در مسائل نظری تا وقتی انسان به ذکر مثال نمی‌پردازد مسئله روشن نمی‌شود و یا درست جانمی‌افتد. در مسائل عملی هم تا زمانی که الگو و یا اسوه معرفی نمی‌شود مسئله به خوبی درک نمی‌گردد. هم‌چنان‌که مثال در مباحث نظری کار را آسان و فهم را ساده می‌کند و یا به آن سرعت می‌بخشد، در مسائل عملی هم وقتی نمونه‌ها از شخصیت‌های برجسته معرفی می‌شود آدم تازه می‌فهمد که هم کار شدنی است و هم دیگرانی از جنس ما و مهمتر این‌که مقارن با زمان ما چنین کارهای بزرگی را انجام داده‌اند. ذکر فضائل بزرگان اگر برای همه خواندنی و شنیدنی است، برای کسانی که به نوعی وابستگی به این افراد دارند علاوه بر شنیدنی و خواندنی بودن ایجاد وظیفه و مسئولیت می‌کند. از این گذشته به تقویت پایه‌های قومی و خانوادگی و تحکیم روابط می‌انجامد.

یکی از این افراد برجسته علمی عملی که هم فاصله زمانی او با ما زیاد نیست و هم بسیار غریب و ناشناخته مانده است و هم فرزندانش با همه کثرت و یا احیاناً شهرت در حقش جفا کرده‌اند مرحوم حاج ملا اسماعیل فدایی کزازی استانی برجی است. در این مقدمه به شرح حال مختصری از زندگی وی می‌پردازم.

او مردی است که حدوداً در سال ۱۱۸۴ هجری قمری در منطقه کراز استان مرکزی (اراک) دیده به جهان گشوده و در سال ۱۲۶۲ هجری قمری بدرود حیات گفته است. وی عالمی آگاه و مجتهدی بزرگ در زمان خود بوده است و علاوه بر حدود بیست جلد اثر در حوزه‌های فقه، رجال، کلام و حدیث، دارای دیوان مفصلی از اشعار نغز و دلپذیر است که در نوع جالب توجه است. اسامی کتاب‌های او به این شرح است:

- ۱- ینابیع البراهین فی تحقیق الحق الیقین؛
- ۲- الاشعة البدریه فی شرح الجعفریه؛
- ۳- الفیوضات القدسیة فی شرح الرسالة المجلسیه؛
- ۴- قرءة العین الناظره فی شرح کتاب التبصره از علامه مطهر حلّی؛
- ۵- معیار التمییز در شرح وجیز از علامه ملا محمدباقر مجلسی در رجال؛
- ۶- صحیفه الشعر در نظم و نثر؛
- ۷- جنات النعیم در مدح حضرت عبدالعظیم؛
- ۸- کفایة الطالب در شرح مختصر منتهی السؤل و العمل، در فقه؛
- ۹- القساطیس المستقسطة فی القوانین المستنبطة، در علم اصول؛
- ۱۰- شرح النظام، در تاریخ زندگی حضرت رسول؛
- ۱۱- مراحل التحقیق فی استواء الطریق؛
- ۱۲- عوامیة الامامیة؛
- ۱۳- انائیة العوامیة؛
- ۱۴- کشف الاسرار، در رموز اشعار؛

۱۵- عقد اللّٰثالی، در اصول و اعتقادات؛

۱۶- منظومه الشک و السهو و الخلل و الجبران؛

۱۷- السّؤال و الجواب؛

۱۸- رساله المجلسیه؛

۱۹- رساله الغبن؛

از جمله اساتیدی که وی خود از ایشان نام برده عبارتند از: سید محمد فرزند سید علی اکبر، میرسید علی فرزند محمدعلی طباطبائی، میرزا ابوالقاسم فرزند حسن، شیخ موسی فرزند شیخ جعفر نجفی، و ملا رضا استرآبادی؛ اما از شاگردان او اطلاعی در دست نیست.

دیوان اشعار

اشعار او شامل غزل، قصیده، مثنوی، ترکیب بند، ترجیع بند، رباعی و مرثی و نوحه‌ها است. علی‌رغم این وسعت آثار آنچه درباره او شگفت‌آور به نظر می‌رسد گمنامی اوست. با آن‌که او در زمان خود فردی برجسته بوده و آثارش دلالت بر اهمیت جایگاه وی از لحاظ علمی دارد و مرحوم آقابزرگ تهرانی در مجلدات گوناگون الذریعه بسیاری از این آثار را ذکر کرده، ولی در اغلب شرح حال‌های شاعران، نامی از او برده نشده است.

ویژگی اشعار او:

بررسی ویژگی‌های اشعار مرحوم حاج ملا اسماعیل فدائی کار آسانی نیست. باید افراد خوش ذوق و ادیب در باره آن تتبع و غور کنند. اینجانب از آنجا که قریب

بیش از چهار سال است بر حسب وظیفه شرعی و عرق نسبی مشغول تصحیح ابیات و غزلیات او هستم تنها به خاطر شناساندن این شاعر خوش قریحه، عالم و مجتهد، اشاراتی بسیار کوتاه و مختصر به بخشی از ابیات او می‌نمایم. باشد تا با همت فرهیختگان کشور و شاید از جمله علاقمندان از اولاد او قدمهای شایسته‌ای در جهت معرفی او بر داشته شود. اینک بررسی اشعار او را در دو بخش مطرح می‌کنم. بخش اول مربوط به مشخصات ظاهری، ادبی و هنری است و بخش دوم به ویژگی‌های محتوایی و فکری آن اختصاص می‌یابد. در قسمت اول ویژگی‌هایی که من در خصوص اشعار او به اختصار ذکر نموده‌ام عبارتند از:

۱- کثرت ابیات

در حالی که بسیاری از شعرای معروف اشعارشان محدود است و و به ندرت از مرز ده‌هزار می‌گذرد، نامبرده به تنهایی بیش از پانزده‌هزار بیت شعر در سبک‌های مختلف دارد.

۲- بحرهای مختلف در اشعار او

بحر در اصطلاح عروض نوع و جنس وزن شعر است همانگونه که در موسیقی دستگاه است. تا کنون در شعر فارسی ۱۹ بحر اصلی و تعدادی بحر فرعی تعریف کرده‌اند (انوشه، ۱۳۶۷، ۲۲۸). در یاد نامه معانی (۲۶۱) آمده است:

بحور نوزده بیش نیستند و آنها بر دو قسم‌اند متحدالاجزاء و مختلفالاجزاء. متحدالاجزاء آن است که ترکیب اجزای آن از یک جزو باشد و آن هفت است: رمل و کامل و وافر، متقارب آنگه متدارک، هزج و هفتم آن بحر رجز

اما مختلفه الاجزاء آن است که ترکیب اجزای آن در دو جزء مختلف باشد و آن دوازده است:

طویل و مدید و بسیط و قریب

سریع و مضارع و دیگر غریب

مشاکل و مجتث، پس آنگه خفیف

دگر منسرح، مقتضب ای ظریف

مثلاً گویند سعدی در بوستان خود در قالب مثنوی و در بحر متقارب فعولن فعولن فعولن همانند وزن شاهنامه فردوسی سروده است (سعدی، ۱۳۶۸).

مرحوم آیت‌الله حاج ملا اسماعیل شاعر توانائی است که اگر در همه بحور شعر نسروده باشد به نظر می‌رسد در اکثر آن‌ها شعر دارد، که قابل بررسی و تحقیق است. به عنوان نمونه: با وزن «فعولُ فعولُ فعولُ فعولُ فعولُ فعولُ فعولُ فعولُ فعولُ»: خوشا به حالی که از وصالی رسد به شادی پس از ملالی

خوش این‌دم ار جان کند به قربان ز بعد هجران به ماه و سالی

با وزن: «مفعولُ فاعلاتن مفعولُ فاعلاتن»

گشتم بی تو مهجور اما به آه و زاری

رفتیم از درت دور، اما به ناله و آه

با وزن: «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن»

بس است ای مفتیان راه ضلاله

صراط المستقیم است عشق جانان

کنم یاری طلب الف دو ساله

پس از الف و دو یست و پنجه و هفت

با وزن: مفعولُ فاعلاتن مفاعیلُ فاعلن

تا ما گرفته‌ایم ره شاه‌جاده‌ای

هرکس گرفته کوره رهی راه می‌رود

یا گشته دل به راه تو دارالعباده‌ای

ز راه یزد کرده سفر زائران طوس

با وزن: مفعول مفاعلن مفاعیلن:

بنویسم اگر که تا قیامه

کی وصف تو گنجدم به نامه

جوئی تو اگر ره سلامه

هرکار کنی به وقت می‌کن

با وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن:

چند دارد تاب هجرِ سرو رعنا فاخته

هجرت ای سرو روان ما را ز پا انداخته

با وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:

جمالت کرده دل را سست و محو و مست البته

که رویت هر که دیده داده دل از دست البته

فدائی همت عالی فرو نارد هوس را سر

که این کاری است ای دل کار طبع پست البته

با وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن:

گفتم از فهم الف ب تا به ی

گفت علم عالمی باشد ز چه

لیک با چون و چرا و چه و به

گفت هر کس فهمد این را؟ گفتمش

شین و کاف و ر بود در لام وب

چند می جوئی شکر از نیشکر

از فدائی جوی می جوئی ز که

از سخن جوئی اگر شهد شکر

با وزن: مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن:

هجرت مرا یک در میان همچون تب غب آمده

هم نامه وصلت بجان چون نسخه تب آمده

۳- قالب‌های شعری فدایی

وی در اکثر قالب‌های سنتی شعر از جمله مثنوی، قصیده، غزل، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند طبع‌آزمایی نموده است. مثنویات او بیشتر در مناجات، مدح و مرثیاتی اهل بیت علیهم السلام است، که در بخش بررسی محتوایی اشعار او با تفصیل بیشتری در این باره سخن خواهیم گفت. علاوه بر آن نوحه‌ها نیز فصل مشبعی در سروده‌های فدایی را به خود اختصاص داده است.

۴- حوادث تاریخی در اشعار او

فدایی در در شعر خود از حوادث تاریخی و داستانهای قرآن فراوان یاد کرده و به صراحت یا تلمیح به آنها پرداخته است. به عنوان نمونه:

قدرتش بین در عزیز و در غزیر^۱
از زئیر اندیش در قتل زبیر
بگذر از تل چون یزید بن نمیر
آنکه بد پیش از عمر چندی عمیر
نه نصیری باش و نه کم از نصیر

توام و یکبار مردن بر دو سن
قاتل و مقتول را نار است جای
هست تل امتحان این خاکدان
شد عمر پیش امیر المومنین
گر فدائی در محبت راسخی

یا

بگذرد یوسف به ره گر مرقد راحیل^۲ را
حیله کن بهر مآلی هم دمی تحلیل را
کی توانی خواب بینی سایه جبریل را

بر زمین افتد بریزد اشک با تطویل را
تا بکی صد حیله می آری بی تحلیل مار
انبیا را آمدی جبریل با شرع و کتاب

یا

پس تو هم ای فیل، صاحب کعبه را شرمی بدار
شرم می آید گر از این خانه صاحب فیل را
کن بخود رحمی که چون طیر ابابیلت رسد
میدهد از فیل و صاحب هر دو جا سجیل را
در شعر باب علم، امام المتقین: اشاره به حدیث منزلت، آیه الیوم اکملت لکم
دینکم، به غزوه خیبر، به لیلۃ المبیت، به حدیث نبوی کنت نبیا و الادم بین الماء و
الطین و اشاره به سه جنگ صفین، جمل و نهروان دارد.

۵- صنایع ادبی در شعر او

^۱ - عزیز مصر و عزیز پیامبر

^۲ - مادر یوسف و بن یامین

صنایع ادبی فنونی است که شعرا با استفاده از آن می‌توانند به اشعار خود زیبایی و لطافت ظاهری و معنوی بخشند. یکی از آن‌ها بدیع لفظی است که شامل جناس، تکرار، تفنن، و بدیع معنوی شامل تشبیه، تناسب و ایهام است (شمیسا، ۱۳۶۸). و به قول شمیسا (۱۳۶۸)، به نقل از قابوسنامه در آئین رسم شاعری):

اگر شاعر باشی به وزن و قافیه تهی قناعت مکن. بی‌صناعتی و ترتیبی شعر مگوی که شعر راست ناخوش بود؛ ملحی باید که بود اندر آن شعر، با صناعتی به رسم شعراء، چون متضاد و موازنه و سجع و مانند آن. علم عروض نیک بدان و علم شاعری و القاب و نقد شعر بیاموز.

استعارات و تشبیهات از دیگر صنایع ادبی است که به شعر ملاحظت و انسجام می‌بخشد. از نمونه‌های کاربرد این صنعت در شعر فدایی:

شدم آواره و سنگ غمت بشکست بالم را

در این دام بلا من از کجا جویم نشانت را

ز پیشم بال بگشودی و من در دشت هجرانت

به هر خس نالم و گیرم سراغ آشیانت را

دیگر آرایه‌ها نیز در اشعار او به قدری زیاد است که باید تقریباً آن‌ها را در همه ابیات او دید. آرایه تکرار کلمات و یا استفاده از کلمات متضاد در همه اشعار به خوبی مشهود است. به کاربردن بجای صنعت تضاد در دو بیت زیر به خوبی مشاهده می‌شود و توانائی شاعر را در بکارگیری مفاهیم برای بیان مقصود خویش که همانا محال بودن امری (انتظار وفا از دنیا داشتن) است را به خوبی نشان می‌دهد:

وفا و الفت از زال جهان جستن بود جستن

عسل از حنظل و شهد از سم و خور زابر و نور از ظل

امید بخشش از بخشنده‌ای دارم که می‌بخشد

گهر از آب و لعل از خاک و شهد از نخل و گل از گل

- صنعت ارسال‌المثل در اشعار او

داستانزد یا ضرب‌المثل نیز در اشعار فدایی بسیار زیاد است، به نحوی که کمتر شعری از او را می‌توان یافت که اشاره و اشارات ادبی از این نوع در آن نباشد. در این جا فقط نمونه کوچکی از آن‌ها بر حسب انتخاب نگارنده آورده می‌شود.

مثل:

هستم اگر کم از کاه دشمن زیاده از کوه

شادم که پیش تو دوست کوهی است کمتر از کاه

دل گشته بیت الحزن آمد مگر شب هجر

یا آن‌که ماه کنعان امشب فتاده در چاه

یا:

چو بوم غمزده ضرب‌المثل شوم ترسم

به کام دل کنم ار بی‌تو دوست گریه و زاری

نهاده بر طبق کف زر حیات فدائی

به عذر پیش جمال نگار سیم عذاری

۶- راز و رمز در اشعار فدایی

رمز و راز در اشعار او فراوان است تا آنجا که خود به آن اذعان دارد و از این روست که کتابی تحت عنوان کشف‌الاسرار فی رموز الاشعار دارد، که متأسفانه

من هرچه تلاش کردم که از آن اثری بیابم موفق نشدم. امید است دوستان و آشنایانی که با اولاد او مرتبط بوده‌اند اگر خبری از این کتاب دارند آن را در اختیار قرار دهند تا پس از عکس‌برداری آن را مجدداً به خود آن‌ها تحویل دهم. از نمونه‌های اشعار پر راز و رمز وی که بعضاً در روش تعمیمه و معما، و حساب جمل و ماده تاریخ پرداخته شده می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

کارم نشد به کام که کارم به کام شد	عیشم نشد مدام که عیشم مدام شد
همت بلند بود ز مطلب گرفت اوج	مطلب نشد تمام که مطلب تمام شد
ساقی دلم شکست ولیکن درست شد	جامم نکرد پر که پر از نشئه جام شد

و یا به جای این‌که از کلمه استفاده کند برای رعایت قافیه و وزن شعر آن را به حروفش کاسته است مثل:

ل و ب و ش و ک و ر در شعر:
از چه می‌جوئی شکر در نیشکر
شین و کاف و ر بود در لام و ب

و یا:

محبت مؤمن بی‌میم بخشد همزه فتحش حق

عدویت مشرک و سازد همیشه دور از او شین را

یعنی خدا به مؤمن امن می‌بخشد و به مشرک مرگ؛ چون وقتی از مؤمن میم حذف و همزه فتحه داده شود می‌شود امن و وقتی ش را از مشرک حذف کنی مرگ باقی می‌ماند.

و یا:

آن خط مستقیم کند راست کاف و جیم
آن مرکز است دایر او گشته حا و قاف

۷- عشق و شوریدگی در اشعار او

اگر کسی با زندگی و روحیات شاعر ما که خود فقیهی جامع‌الشرائط و عارفی وارسته و از دنیا گذشته آشنا نباشد و فقط از طریق پاره‌ای از اشعار وی به ویژه غزل‌های مملو از غلو و مبالغه او بخواهد در باره‌اش قضاوت کند ممکن است او را فردی عاشق‌پیشه که دست از همه چیز شسته و در پی معشوق ظاهری می‌گردد و یا همچون بعضی صوفی‌مسلکان به ولنگاری و بی‌توجهی به همه آداب و رسوم مبتلا شده متهم کند، در حالی که چنین نیست؛ او در عین حالی که از عالی‌ترین مضامین و زیباترین استعارات و تشبیهات را برای بیان راز و سوز درونی خود و ارادتش نسبت به معشوق و یا معشوقانش استفاده می‌کند خود، آدمی مقید و معتقد بلکه مجتهد و الگو در جامعه و زمان خود است. بیان من از وصف اشعار و تلمیحات و تشبیهات شعر او قاصر است. اهل فن خود بهتر قضاوت خواهند کرد و نکته‌ها را درخواهند یافت. از نمونه‌های شعر عاشقانه

فدایی به این ابیات بسنده می‌کنم:

یاد از بهشت و حور و می خوشگوار رفت

ساقی بیار جام که کارم ز کار رفت

تیرم خطا نمود و شکار از کنار رفت

عمری کمین نمودم و غافل شدم دمی

یا:

هزار بار که باری هزار خروار است

بیا که درد فراق مرا به دل بار است

که یوسف عجمی در میان بازار است

خبر کنید زلیخاوشان سرخوش را

که زال مصر به کف رشته و خریدار است

عزیز مصر کند از خریدش ار اهمال

که گر کم است دوا لیک درد بسیار است
رضا به کرده یارم دهم که مختار است

به شهر عشق بیا کن علاج بی دردی
اگر عزیز کند ور کند فدائی خوار

شبنم شد از خیالت لیلۃ القدر
سلام می حتی مطلع الفجر
فدائی عاشقان را خون بود قدر

جمالت جلوه در دل کرد چون بدر
بازن ربهم من کل امر
ندارند عاشقان پروائی از جان

۸ - تخلص او

تخلص او فدائی است و در همه اشعارش مثنویات، قصائد و غزلیات و مانند آن، همین تخلص را آورده است. البته در کتاب *عقد اللالی* خود از حادثه‌ای خبر می‌دهد که جالب توجه است او می‌گوید در آغاز دوست داشته است تخلص خود را ذبیحی بگذارد (شاید به این دلیل که نامش اسماعیل است و اسماعیل پیامبر به ذبیح الله معروف است)، اما متوجه می‌شود که شاعری^۳ در یزد که مورد علاقه و ارادت او بوده و اشعارش را می‌پسندیده تخلص ذبیحی را انتخاب کرده است. او بخاطر این که ارادت خود را به او نشان دهد از تصمیم خود منصرف می‌شود و از تخلص فدائی استفاده می‌کند که با ذبیحی تقریباً هم‌معنا و مشابه است. او درپاره‌ای از اشعارش با زیبایی و با اشاره به این حادثه تاریخی، هم نام و هم تخلص خود را ذکر می‌کند. مثل:

^۳ - ملا اسماعیل ذبیحی یا ذبیح یزدی، از شعرای اواخر قرن ۱۱ هجری و از معاصرین محمد طاهر نصیر آبادی صاحب تذکره است. او مثنویات قدیم و جدید را در سال ۱۱۷۰ جمع نمود و کتابش در موزه بریتانیا محفوظ است. کتاب‌های دیگر او هدیه الاحباب در غزل، و مثنوی نرگسدان که شامل ۶۵۰ بیت در قضیه نرجس خاتون مادر امام زمان علیه السلام است. این متن از بخش تراجم و کتابشناسی کتابخانه نور اخذ شده که آنهم از مستدرکات اعیان الشیعه ج. ۵ ص. ۸۹ بر گرفته است.

اگر پرسد چه کردی با فدائی

گو اسماعیل را کردم فدایش

۹- درد دل و شکوه در اشعار او

شعرا معمولا طبعی لطیف دارند و یا دست کم لطیف‌تر از دیگران. آن‌ها بسیار حساس‌اند و از بی‌وفائی‌های مردم دنیا و بی‌توجهی آنان به سعادت خود رنج می‌برند. به‌ویژه از اهل و دیار خود که بیشترین دلبستگی را به آن‌ها دارند و بیشترین نامهربانی را هم از آن‌ها می‌بینند. از نمونه این دست اشعار فدایی:

فدائی ما ز بُن‌کندیم بنیان شکیب امشب ز سیلاب غم آن دلبر نامهربان آخر

یا

به کامم کی گوارا شکر و شیر

که کرده هجر جانانم ز جان سیر

بی‌الینم رسیدی در دم نزع

به قربان سرت دیر آمدی دیر

ز هجر روی تو بیجا چه نالم

که هجرانت نمی‌گنجد به تقریر

دل‌م می‌سوزد از این غم فدائی

که بینم حق‌شناسی را به تزویر

۱۰- حاج ملا اسماعیل و مردم زمانش

او در عین حالی که در بعضی موارد از کزاز و زیبایی‌های آن سخن می‌گوید ولی در پاره‌ای از اشعارش گوئی از مردم آنجا خسته شده و از این که قدر او را نمی‌دانند گلایه دارد. او با آن‌که تعرب بعد از هجرت را نکوهش می‌کند و در پاره‌ای از اشعارش به آن اشاره دارد، اما چگونه است که باز اکثر عمر خود را در آستانه و محل کنونی برج که قبر او هم در آنجاست به سر می‌برد و شاید به مصداق آیه شریفه ﴿فلو لا نفر من کل فرقه طائفه لیتفقهوا فی الدین و لیندروا قومهم اذا رجعوا الیهم﴾ به تدریس و پرورش شاگردان می‌پردازد. اما در عین

حال همچون همهٔ علما که از دست مردم و قوم خود عذاب می‌کشند و رنج می‌برند نالان و شکوه‌گر است. مثل:

حدیث درد هجران باز گفتن

خوش است ای دل به دلبر راز گفتن

حدیث خواجه شیراز گفتن

ز دریا جانب بندر رسیدن

سخن از رفتن کزاز گفتن

وز آنجا کردن آهنگ سپاهان

سخن باز از زبان باز گفتن

بکلی بستن از زاغ و زغن لب

جفای جمله بی‌اغماز گفتن

نمودن شکوه از بی‌مهری دوست

یا

نیست باک از نیش عقرب دیگرم ای دل که هست

اقرابیم هریکی از بهر اذیت عقربی

۱۱- نصیحت و موعظه در اشعار او

نصیحت و موعظه در اشعار او فراوان است و کمتر شعری را می‌توان یافت که خالی از پند باشد. در واقع او شاعری واقعگرا، عالم، عارف و متعهد است، که نمی‌تواند از تعلیم دیگران صرف‌نظر کند و تنها به سرنوشت خویش بیندیشد.

لب ز غسل‌تر چه شد می‌شود از نیشتر

هست در این نوش و نیش از پی او نیشتر

جز به کفاف از جهان تر مکن القصه لب

هرچه خوری آب بحر تشنه شوی بیشتر

یا

برآر ای دل ز پای شوق بندی

به زنجیر طبیعت بسته چندی

برون آ زین حسیض خودپسندی

قدم برفرق عرش نیستی زن

ز همت نیست از دنیا گذشتن ز خود بگذر اگر همت بلندی

۱۲- استفاده از داستان‌ها و شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای

استفاده حد اکثری شاعر از شخصیت‌های معروف تاریخی و افسانه‌ای نشان از تسلط و تبحر وی بر این موارد دارد. علاوه بر استفاده حوادث تاریخی به ویژه در مورد پیامبر اکرم و علی علیه‌السلام از اسطوره‌های لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، سلامان و ابسال، رستم و اشکبوس یاد می‌کند. از افراد دیگر که در تاریخ نام و نشانی دارند و او از آن‌ها یاد کرده است عبارتند از: مرداس و اسامه، غانم هندی، زرقای یمامه، رحمن یمامه، کلب بو دلومه، حنظله غسیل الملائکه، هلاکو و مستعصم، نعمان و سنمار، بوحنیفه و مؤمن طاق، شاه اکبر هند، یزید بن نمیر، عزیز و عزیز، نصیری و نصیر، سبعی، میزان هندی و مانند آنها.

او شاعر خوش‌قریحه‌ای بوده که علی‌رغم اشتغالات فراوان از درس و بحث و موعظه و پرداختن به مسائل فقهی مردم در همه سطوح، گوئی آنچه را یاد می‌گرفته است و یا می‌خواسته به دیگران بگوید به سرعت آن را در قالب نظم هم در می‌آورده است.

می دهد کی شمع شب نور آدم شب‌کور را

چشم نابینا کجا بیند شعاع نور را

صالحان قوم موسی صالح قوم خوداند

نیستند صالح شنیدن صوت کوه طور را

گوش کن ای کارفرما نقل اصحاب رقیم

تا بدانی مزد باید داد هر مزدور را

می‌شود در دم مصاحب با سلیمان مور لنگ

لطفش ار بخشد به موری طالع تیمور را

ویا در یک بیت هم از شیرین و فرهاد و هم از لیلی و مجنون یاد می‌کند:
مجنون شده دل بی‌تو و فرهاد که دیده با لیلی زلفین تو شیرین شمایل
شاعر ما در عین حال در موارد متعددی از خود و اشعارش تمجید می‌کند و به
فضل خود به ویژه در فنون شعری و فصاحت بیان معترف است و الحق جای
تمجید هم دارد. او به عنوان مثال می‌گوید:
شعر فدائی ز عراق و عجم تا غری و یثرب و بطحا گرفت

شعر تو حکمت و بیان تو سحر تو بیان سحری و نثی ساحر

۱۳- کلام و استدلال در اشعار او

مباحث کلامی شامل خداشناسی، و به ویژه امام‌شناسی در اشعار حاج
ملا اسماعیل به خوبی خود نمائی می‌کند. مثل:

دم زنم زآیهی وصل تو اگر با شد و مد

مد و تشدید کند وصل ازل را به ابد

با تو ما راست یکی نسبت و او هم نه یک است

ما موحد ز توایم و تو خود فرد احد

از چه رابع به ثلاث است و نه ثالث به ثلاث

زانکه ذات احدش را نسزد سنج عدد

که در این جا علاوه بر بیان مسئله توحید و وابستگی مطلق انسان به خدا از آیه
قرآن در سوره کهف هم استفاده کرده که هیچ سه‌ای نیست الا این که خدا
چهارمی از آن است، بر خلاف آنچه که مسیحیت به تثلیث اعتقاد دارد.

یا در اشعار زیر با استدلال ثابت می‌کند که اولی و دومی و نیز اصحاب سقیفه بی‌جهت و بدون دلیل حق خلافت را غصب کردند؛ زیرا او می‌گوید اگر وصیت بر پیامبر روا نیست و کار خلافت و تعیین خلیفه را باید به مسلمانان وا گذاشت پس چرا خلیفه اول برای عمر وصیت کرد و او را جانشین خود ساخت و عمر نیز خلافت را از طریق شورا به عثمان رسانید، و او در عین حال شورائی تشکیل داد که وصیتی نیز به همراه آن بود. او می‌گوید که باید در این مصیبت خون گریه کرد که این امر را بر پیغمبر خدائی که قرآن در باره او می‌گوید که جز به وحی سخن نمی‌گوید منع، و او را متهم به هذیان‌گوئی کردند، ولی خودشان آن را انجام دادند. و یا در جای دیگر می‌گوید با این حساب باید دو خلیفه اول و دوم بر پیامبر خدا هم فضیلت داشته باشند، زیرا که آنان تعیین جانشین را توانستند انجام دهند ولی پیامبر خدا از انجام آن ممنوع شد.

گرفته سبق چشم عبرت‌نگر	شده از خرد دور نور نظر
که من می‌خورم غم به خون جگر	به کامم ز غم زهر و خون نقل و می
که روی زمین سازد از گریه تر	خردمند چون ابن عباس کو
به شورا وصیت نماید عمر	ابوبکر سازد عمر را وصی
صحیح است این هر دو و معتبر	به نزدیک این صاحبان خرد
نبی تا نویسد وصیت دگر	ولی چونکه خواهد دوات و قلم
که هذیان بود قول خیرالبشر	نشاید بر او کرد هیچ اعتبار
به ما ینطق و ما اتکم خبر	مگر داده در شأن ایشان خدا
کنند این دو را اعتبار آنقدر	نه آن شاه دین کز گدائی او
همه عاقلان کور گشتند و کر	فدائی برد هوشم از سر که چون

یا

این نسبت هذیان به نبی جز به خدا نیست

کی ماصدق وحی الهی هذیان است.

در فضیلت عقل گوید:

خدائی خدا رب مجید

بهر درک بندگی عقل آفرید به

کسب عقل از رب عزت عزّ شأن

کسب جسم از نفس، نفس از عقل دان

با تواند این دو، دائم صبح و شام

عقل پیغمبر است و نفس امام

۱۴- اقتباس و یا استقبال از شعرای دیگر

کثرت مطالعه و آشنائی او با اشعار شاعران بزرگ طبیعتاً در اقتباس وی از آنها تأثیرگذار بوده است. او هم به صراحت نام بعضی از شعرا را می‌برد مثل:

اشعار فیضی دکن و سیف اسفرننگ

بشنو تو از فدائی کزاز و ترک کن

یا

ذهن تو حافظ حدس تو صائب

بر گو فدائی لفظ تو سعدی

و هم اشعاری دارد که نشانگر اقتباس او از آنهاست. مثنویات او به ویژه در بخش مناجات بسیار به جامی شباهت دارد به عنوان نمونه:

جامی در اسکندر نامه:

خاک ضعیف از تو توان شده

ای همه هستی ز تو پیدا شده

وحاج ملا اسماعیل:

ای بر تو لباس کبر لایق

ای خالق جمله خلایق

هر ذره به عزتت گواهی

ای داده ز ماه تا به ماهی

در بین شعرا مرسوم است که از سبک و یا مفاهیم سروده شده شاعران متقدم و یا هم‌عصر خود استقبال می‌کنند و اشعاری می‌سرایند. نمونه آن را می‌توان در

اشعار فدایی نیز یافت. مثلاً: «بشنو از نی این حدیث تازه را» که اقتباس از این بیت مولوی است

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
وز جدائی‌ها شکایت می‌کند
یا

ما غیر رخ یار مثالی که نداریم
جز روی تو ما مهر جمالی که نداریم
مائیم و همین فکر و خیال تو شب و روز
ما غیر خیال تو خیالی که نداریم
افتاده به دل عکس رخ یار و گرنه
ما آینه آب زلالی که نداریم

که نمونه آن را به ویژه عکس رخ یار را در اشعار دیگران و به ویژه حافظ می‌بینیم که می‌گوید:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
یا قصیده شه لافتی:

کند عطر دان همه جوف هوا، دل نافه خون کند از جفا

اگر عطری از سوی تو صبا به ختن برد ز ره خطا

که از جامی استقبال کرده در شعر:

چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی

یا به استقبال محتشم ترجیع‌بند مفصلی دارد:

ایزد چو این سرای الم را بنا نمود
از اولش بنا ز پی ابتلا نمود
نظیر این ترجیعات را که بسیار متداول بوده است را در تذکره ثمر (میراث
بهارستان، ش. ۱۳، ۱۳۸۸) می‌توان دید.

یا

ملک عالم قدسم که شدم خاک‌نشین
خویش را چند کنم بیش از این خوار ای دل

انتظارم که قفس بشکنم و باز پریم تا حریم حرم قدس دگر بار ای دل

که اقتباس از شعر زیر است که می‌گوید:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آیادم

یا

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

یا

برگو ز من فرهاد را آن کوه‌کن استاد را

می کن ز شیرین یاد را کان مهوش غماز کو

کو رفر ف خاقان چین کو لعبتان نازنین

کو عیش و نوش بی‌قرین آن شاه لعبت‌باز کو

چون بگذرد جزئی زمان، آیند و گویند دیگران

همچون فدائی نکته‌دان در صفحه کزاز کو

که انسان را به یاد شعر خاقانی می‌اندازد که:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

یا متأثر از سعدی که گفته:

هرکسی در حرم عشق تو محرم نشود

هر براهیم به درگاه تو آدم نشود(۹۰۹)

حاج ملا اسماعیل چنین سروده است:

غم دل بی تو دمی کم نشود

بی تو خرم دلم از غم نشود

تا که شاداب به شبم نشود

نشود گل به شمع شاهد باغ

همچنین سعدی گوید:

روی در مسجد و دل ساکن خمار چه سود

خرقه بر دوش و میان بسته به زنار چه سود (۹۰۷)

و حاج ملا اسماعیل می گوید:

پس گرت عالم کند احسن چه سود

سود تو گر در رضای یک کس است

بر تو زین خالی و پر کردن چه سود

عمر شد صرف خلا و مطبخت

یا

سعدی گوید:

کس نیارد ز پس تو پیش فرست

برگ عیشی به گور خویش فرست

و حاج ملا اسماعیل می گوید:

نمی آرد ز پس بفرست از پیش

بده تا می توان چیزی به درویش

یا ملا حسن کاشی گوید:

السلام ای سایه خورشید رب العالمین

و حاج ملا اسماعیل می گوید:

آفتاب زر نقاب از ظل تو کمتر ظلال

السلام ای سایه تو آفتاب لایزال

و یا در اقتباس از قصیده میرداماد می گوید:

کی در اقلیم شرف هر ذره قدرت کاستی

تا بر اورنگ شهی میر جهان آراستی

آب چون کر گر نمی‌گردد نجس از هر دنس

تا به تو ای مایهٔ جان جهان دریاستی

یا به اقتضای هاتف اصفهانی که سروده:

چه شود به چهرهٔ زرد من نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی

فدایی چنین می‌سراید:

چه شود اگر به غلط شبی گذری به کلبه ما کنی

همه درد روز و شب مرا به یکی نظاره دوا کنی

۱۵- سبک عام و خاص:

در حالی که بعضی از اشعار او بسیار سخت و رازآلود و مشکل است پاره‌ای از اشعار او در عین داشتن صلابت و زیبایی بسیار ساده و عامیانه است. مثل:

از برم جلوه‌کنان یعنی چه

رفتگی ای سرو روان یعنی چه

طعنه چون دشمن جان یعنی چه

بشکستِ دلم ای دوست زدی

نکند سود و زیان یعنی چه

آنکه شد غره به سود از تو کریم

می‌رود گریه‌کنان یعنی چه

از در دوست فدائی محروم

حافظ هم غزلی با همین ردیف دارد.

۱۶- توجه به حکمت و فلسفه:

از آنجا که شاعر شیرین سخن ما خود حکیم و فیلسوف است علاوه بر آن که در مناجات‌ها خود از انواع مفاهیم حکمی و کلامی استفاده می‌کند در غزل‌ها هم گاه با صراحت و گاه با اشارت به بیان این مفاهیم می‌پردازد. باید در این مورد محققان اشعار او را باز نمایند و بر آن تفسیرها بنویسند. نمونه‌ای از این اشعار:

انتزاعیات عقل است اعتبارات صفات

منشا این انتزاعیات دان مکنون ذات

مظهر آثار هر مفهوم ثابت ذات صرف

اعتباریات عقلی را نه در خارج ثبات

جوهر معنای عالی عار دارد از کلام

این همه توجیه لفظ و اصطلاحات و نکات

یا

چون حاجت بر جزء بود شرط مرکب

ترکیب نه شایسته وحدانیت رب

یا

بیرون ز کیف است من کَیْف الکیف

خارج ز این است من آین الاین

۱۷- تفکر و تحقیق

اساس تحقیق بر تفکر و نوآوری است، بدون آن نه خلاقیتی صورت می‌گیرد و نه پیشرفتی حاصل می‌شود. شعر زیر نمونه‌ای از توجه به تفکر و تحقیق است:

برده بر کوه خیالم ره پلنگ تازه‌ای

کرده در دنیای فکرم جا نهنگ تازه‌ای

جامه تحقیق ما را کرده رنگ تازه‌ای

در خم اندیشه معنا ز نو صباغ عقل

چه کن لنگی بپای خود کلنگ تازه‌ای

بست با صاحب ریاضی زیجی از نو یا که زد

هرزمان از ترکش معنی خدنگ تازه‌ای

می کشد چابک سوار رزم میدان گاه عقل

۱۸- استفاده از آیات قرآن و احادیث:

آیت‌الله حاج ملا اسماعیل نظر به احاطه‌اش به آیات شریف قرآن به‌طور فراوان از آن در اشعار خود استفاده کرده است. فهارس پایانی کتاب در آیات و روایات خود مبین گستردگی استفاده او از آیات و روایات است. در این جا فقط به طور نمونه به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

بنگر به لا یمسه الا المطهرون	قرآن کامل از کف ناقص عیار رفت
مائیم و این دو سبع مثانی که هر دو را	تشدیدهای سبع مثانی به کار رفت

یا این غزل را که هر بیت آن اشارات قرآنی دارد^۴. بدین شرح:

گفتی که گشتیم ما مرشد ای دوست	مرشد رخ توست مایش خریدیم
از باب دانش جوئیم امداد	بر قفل معنی ما چون کلیدیم
گوید تو را گر با لطف او فر	از بهر طاعت ما پروریدیم
ما گنج پنهان بودیم ایدون	وز بهر عرفان خلق آفریدیم
لا تقنطوا گر من رحمه الله	شامل نگردد ما ناامیدیم

که بیت اول ناظر به روایتی است که فرمود انا وجه الله، و در کنار بیت دوم اشاره به روایت «انا مدینه العلم و علی بابها» است. در کنار بیت سوم اشاره به آیه ﴿ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون﴾ آمده و بیت چهارم را ناظر به حدیث «كنت کنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق کی اعرف» دانسته و آخرین بیت که در متن شعر هم صراحت دارد مرتبط به آیه شریفه قرآن است که: ﴿قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جميعا﴾

۱۹- مضامین دینی:

مضامین دینی و اخلاقی در اشعار مرحوم حاج ملا اساعیل آنقدر فراوان است که احصای آن دشوار است. همه حاوی پند و اندرز و یا علم و حکمت است.

نمونه‌ای از آن‌ها عبارتند از:

نه طاعت و تقوی نه دعا ای دل غافل	تا کی نکنی یاد خدا ای دل غافل
----------------------------------	-------------------------------

^۴ - این اشارات در حاشیه نسخه ه در کنار غزل فوق اشاره ذکر شده است

با صد خلل و عجب و ربا ای دل غافل	گاهی که نمازی کنی آن‌هم چه نمازی
پوشند کفن جای قبا ای دل غافل	کن فکر خطاپوشی آن روز که بر تو
شو چون علما و حکما ای دل غافل	آراسته حکمت و پیراسته علم
در فقر کن اظهار غنا ای دل غافل	اظهار غنا گاه غنا قطع عمل کن
بگذر ز سمک تا به سما ای دل غافل	پروا کن و پرواز کن این کون و مکان را

۲۰- توجه به اهل بیت، به تفکیک امامان و حضرت زهرا

مثنویات او بزرگترین شاهد است بر ارادت وی به خاندان عصمت و طهارت و به ویژه به علی بن ابیطالب امام اول. او سرچشمه همه مشکلات را در انحرافی می‌داند که در هنگام فوت پیامبر رخ داد و در سقیفه تجسم یافت. تخلف از اجرای وصیت پیامبر که به حدیث ثقلین معروف است اساس همه گرفتاری‌هاست. او در این باره مطالب بسیار فراوانی دارد؛ مثل:

قتل دل کردی مرا یکسر چرا	بر دل از مژگان زدی خنجر چرا
بی سکون دل با سکون گشتی ز چه	روی آن بر بحر و این بر بر چرا
هر دو کشتی آن به بحر و این به بر	آن به لنگر این بلا لنگر چرا
با وجود بن عم و بنت و دو ابن	اجنبی بر جای پیغمبر چرا
از پس غصب خلافت با غضب	نخله صدیقه اطهر چرا

۲۱- توجه به عرفان

عرفان را می‌توان به دو معنا گرفت: یکی عرفان مثبت که توجه واقعی به خدا و شناخت درست اوست، همچنان‌که اولیای خدا چون علی علیه‌السلام و امام حسین فرزند وی در دعای خود آن را به تفصیل مطرح کرده‌اند و شاهکارهای معرفت واقعی به ذات باریتعالی است. نمونه معرفی این نوع عرفان در اشعار ملا

اسماعیل فدایی که یادآور فرازهایی از دعای کمیل علی و عرفه امام حسین
علیهما السلام است را با هم می‌خوانیم:

هر چه آن گویند اصل آن توئی	اصل هر پیدا و هر پنهان توئی
از تو من هرچیز را واقف شدم	تا به ذات پاک تو عارف شدم
خویشتن را هم شناسیدم ز تو	عالمی را سر به سر دیدم ز تو
پس تو را جز تو شناسم از چه چیز	چون ز تو هرچیز را دادم تمیز
او شناسد غیر و شناسد تو را	هر که از غیر تو بشناسد تو را
تا تو را پیدا توان کردن از آن	کیست پیداتر ز تو اندر جهان

و عرفان نوع دوم که شاید بتوان آن را عرفان سلبی نامید عبارت از کناره‌گیری از
دنیا و زخارف آن است. توجه این شاعر فقیه به مسائل عرفانی از این دست هم
فوق‌العاده است و اگر به دقت بنگریم کمتر شعری از اشعار او را می‌یابیم که
رنگ و بوی عرفانی نداشته باشد. مثل:

بازگشتن به وطن شد به تو دشوار ای دل	خو گرفتی به غریبی چه تو بسیار ای دل
یوسف آمد اگر از مصر به کنعان ای دل	بایدش بازگرفتی ره کنعان در پیش
رفته یادت مگر از ساحت گلزار ای دل	عندلیبی تو مگیر انس به ویرانه جغد
خویش را چندکنم بیش از این خوار ای دل	ملک عالم قدسم که شدم خاک نشین
تا حریم حرم قدس دگر بار ای دل	انتظارم که قفس بشکنم و بازپریم

یا

اما چه کنم نمی‌توانم	صبر است علاج هجر دانم
بنشین ز غمش چو من در آتش	پروانه صفت بزن به آتش
گو هجر تو سوخت صد چو من را	گر گفت بسوز خویشتن را

یا

زان جمله یکی بود فدائی کش سوخته آتش جدائی

۲۲- مکان‌های جغرافیایی در اشعار او

تحقیق در این‌که او به چه مکان‌هایی سفر کرده از درون اشعار او قابل بررسی است. شاعر ما که مربوط به حدود ۲۰۰ سال پیش است از کزاز بارها و بارها نام می‌برد. از جمله اشعاری که نام‌های جغرافیایی در آن است عبارتند از:

مثل:

دل تابه و تبریز غم یا شیشه و لبریز غم

کام دل و کهریز غم کز دیده‌اش جریان کنم

لب بادکوبه زآه بس، دربند لب تنگ از نفس

نبود شکی زین پس که ما، فرمان چو لاهیجان کنیم

ما رو بگرستان کنیم امشب سوی جانان رویم

با خرجی ایمان رویم تا خرج هشدرخان کنیم

یا

خوشا یزد و هوای سالم یزد خوشا طبع سلیم مردم یزد

لهی تا شود قائم قیامت لوی امن باشد قائم یزد

یا

خوشا الوند خوشا آثار الوند خوشا آن آب آب‌افشان الوند

خوشا حوض نبی آب بهشت‌آب بود کوثرنما کهسار الوند

۲۳- احاطه او به ادبیات و به ویژه علم لغت

وقتی شاعری از لغات پیچیده و دور از ذهن استفاده می‌کند، نشان از احاطه و تسلط او به لغات گوناگون و حتی در بین قبائل گوناگون دارد. تحقیق در اشعار او می‌تواند از این جهت هم مفید باشد. نمونه‌ای از این دست اشعار عبارتند از:

بشنو از من صفت اهل زمان
پدرانند ابا جعده نام
ابن مقرض پسرانند همه
گر به هنگام عروسی برسند

یا

بی برگ و بریم بی تو ای دوست

یا

تو شمس و تو شمع وز نور تو دل
گردانم از چشم آید چو رود آب
عشق مجازی مستی و بازی
طاحونه^۹ دل گرد تو گردد

۲۴- اشعار فارسی - عربی (ملمعات)

اشعار ملمع او فراوان است. نمونه آن به این قرار است:

رود چون رود اشکم ز عینین
تو اش از بُعد نالی و من از قرب
رقیب از دوست دارد شکوه بسیار
به نرمی سنگ را کردن توان موم

تا بدانی که کیانند کیان
ام حثور همه مادریان
دخترانند بنات الوردان
ابن عرس این و بنات العرس آن

چون راه صلتع و یلتع^۵

روز آن معمس^۶ شامان مشمع
قید است و چشم دل بی تو مصنع^۷
خوردن شراب و آن هم سقرع^۸
از گریه اش آب وز ناله جعجع^{۱۰}

الی یا قرء العینی الی این
و کم بون بعید بین امرین
ولا ادری یقول الحق، ام مین
کذا المومن یکون هین و لین

۳- راه روشن و آشکار

۳- کار دشوار

۴- غدیر، گرداب باران

۵- نوعی شراب از حبشه یا حجاز

۶- آسیا

۷- زمین هموار، صدای آسیا

فانی اشتغل من ذاک نحسین
عَلَى حَبْهِم فِى الْجِيدِ كَالدِّينِ
اذا قال فدائی قم فقل زین

به کار خویش و دل حیران شدم من
رهین دین حبّ دوستانم
چو کردی شین ز زین مجلسش خیز

۲۵- روحیه انقلابی

به نظر می‌رسد شاعر ما در عین توجه به عرفان و بیزاری از دنیا، در بعضی موارد بسیار انقلابی است و گویا از زمان و زمانه گله دارد. به علاوه نسبت به مسائل دوران و انحرافاتى که از جانب بیگانگان بر ذهن و فکر افراد تحمیل می‌شود ناراحت است، که نمونه‌هایی از این حالت را در ابیات زیر می‌توان دید:

بازآ که چون سیل از جبل غرش کنان طوفان کنیم

ویران کنیم آباد را و هم آباد را ویران کنیم

بله‌ی چه و چیست ابله‌ی فکر گدائی و شه‌ی

بایست بر ما آگهی کین هر دو را یکسان کنیم

۲۶- فرهنگ عامه در شعر فدایی

از ویژگی‌های دیگرى که می‌توان در اشعار مرحوم حاج ملا اسماعیل فدائی جست‌وجو کرد افکار عامیانه و فولکور در اشعار او است، مقایسه شعر او با هم‌عصرانش، مقایسه شعر او با شعرای دیگر، تحلیل محتوا در اشعار او و تعیین بسامدها از فعالیت‌هایی است که باید از این پس توسط محققان صورت گیرد.

۲۷- پاک‌قلمی در شعر فدایی

نکته قابل توجه دیگر در شعر فدایی این که اصلاً در اشعار وی شعر هزل موجود نیست. او هیچگاه از کلمات رکبیک استفاده نکرده است تنها کلماتی را که در وصف مخالفان اهل بیت و یا افراد نادان و احمق به کار برده است یا لعن (دوری از رحمت) بوده و یا در نهایت از واژه خر استفاده کرده است که هردوی آن‌ها در کلام الهی نیز موجود است. او عالمی است که صراحت‌لهجه دارد و حقیقت را به صورت عریان بیان می‌کند. شاید این صراحت لهجه و شفافیت در بیان اوست که بعضی‌ها را خوش نیاید و آن را لحن تند و گزنده بنامند. اما در واقع این ناشی از عشق و اعتقاد راسخ مؤلف به صراط مستقیم ولایت است. در شعر وی از واژه سگ هم زیاد استفاده شده، و او خود را سگ آستان علی به حساب می‌آورد.

۲۸- توجه به مثل‌ها: مثل‌ها نقش بسیار مهمی در تداول عمومی اخلاق و معارف، و فهم مسائل و آموزش آن‌ها دارد. یافتن بعضی مثل‌ها در متون گذشته بیانگر صبغة تاریخی آن‌هاست. به عنوان چند نمونه حاج ملا اسماعیل برای درج مفهوم ضرب‌المثل «از کوزه برون همان تراود که در اوست» می‌گوید:

هرچه تو باطن کنی ظاهر همان می‌شود از تو به نزد مردمان

برای درج مفهوم «نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای طبیعتش این است» می‌گوید:

نه رنج خس به گل نه بوی و رنگ گل بود خس را

توان کم داد تغییر اقتضای ذات هرکس را

در بیان مفهوم «فواره چون بلند شود سرنگون شود» حاج ملا اسماعیل می‌گوید:

هرکه بالا رود فدائی زود زود هم او به زیر می‌آید

در بیان مفهوم «گندم از گندم بروید جو ز جو» حاج ملا اسماعیل می‌گوید:

نروید جز ز تلخی تلخ و جز شیرینی از شیرین

نچیند آن که حنظل کشت هرگز شکر و قندی

آنکه هم افکند چیند آن که کشت ندرود گندم فکند آنکس که جو

در بیان مفهوم «اذا جاء القدر عمی البصر» حاج ملا اسماعیل می گوید:

هستی ار تیزدید و تندش‌نید تند شد چون قضا، تو کور و کری

در بیان مفهوم «دو شاخ بز را از هم جدا نمی‌کند» حاج ملا اسماعیل می گوید:

یک دو شاخ بز نکرد از هم جدا این فدائی طرفه مرد مبهمی است

در بیان مفهوم

کم گوی و گزیده گوی چون در کز گفتن تو جهان شود پر

و حاج ملا اسماعیل می گوید:

کم بگو اما که پر معنا بگو نه به یک معنی دو صد یعنی بگو

در بان مفهوم «در خانه اگر کس است یک حرف بس است» حاج ملا اسماعیل

می گوید:

فدائی باشد اندر خانه گر کس بود یک حرف ای صاحب سخن بس

و به اقتضای آنکه می گوید:

قدر استاد نکو دانستن حیف استاد به من یاد نداد

می گوید:

یک الف خواندم و الفت ز الف فهمیدم غیر یک حرف مرا یاد نداد استادم

بخش محتوایی و فکری اشعار او

مرحوم حاج ملا اسماعیل فدائی همانند سنائی علاقه وافری به امیرالمومنین علی علیه السلام دارد. سنائی فاخر شعر می سرود و در این زمینه بین او و سنائی، مشابهتی وجود دارد. گویند سیر العباد الی المعاد و حدیقه الحقیقه سنائی بسیار مشکل است. حتی گویند مثنوی معنوی به درخواست دوستداران مولوی بر اساس حدیقه الحقیقه و الهی نامه و نوشته می شود (نشریه سوره ۲۶۳). همچنین از آنجا که مولا حسن کاشی هم قصائد فراوانی در مدح علی علیه السلام دارد شباهت های زیادی بین این دو شاعر دیده می شود.

بررسی ویژگی های اشعار حاج ملا اسماعیل نیاز به تتبع فراوان دارد. تحقیق به شیوه تحلیل محتوا چه به لحاظ شمارش و فراوانی کار برد لغات و چه به لحاظ مفاهیمی که او تعقیب کرده است قابل مطالعه است. از منظر اول او از واژه های خاصی استفاده کرده است که باید مورد پژوهش قرارگیرد. مثلاً حافظ حدود ۶۰۰ بار از کلمه دل استفاده کرده است (نامه معانی، ۱۳۸۳). در اینجا نیز کلمات مشابه فراوان به کار رفته است که خود نشان از طرز فکر و دغدغه فکری مؤلف دارد. فی المثل او به امیرالمؤمنین امام اول ارادت خاص دارد. از نظر او نیز باید بررسی شود که به لحاظ مفهومی و محتوایی انگیزه مؤلف چگونه بوده است. که اینجانب به مواردی به اجمال اشاره می کنم:

از آنجا که مؤلف فقیه و مجتهد جامع الشرائط زمان خویش است هم به مسائل فقهی توجه خاص دارد و هم به مسائل کلامی. اما در نظر او مباحث کلامی صبغه و رنگ بسیار بیشتری دارد. به عبارت دیگر او فقیهی نیست که فقط به فقه و مسائل روزمره مردم توجه داشته باشد، او حکیمی است که مشکلات اساسی اجتماعی و اخلاقی را در کلام و مسائل آن می بیند. کلام هم در نظر او فقط بحث های نظری در باره وجود خدا نیست، اگرچه به آن هم توجه زیادی دارد و

تحت عناوین دعا و راز و نیاز و تسبیح و تنزیه به اهم مسائل خداشناسی عنایت می‌کند. اما او کلام را به اینگونه می‌بیند که توحید بدون امامت تحقق عینی ندارد. کلام در نظر او ترکیب و معجونی از توحید، نبوت و امامت است به این معنا که او تجلی توحید را در امامت می‌داند. این را از این جهت می‌گویم که بحث بر روی موضوع کلام در طول تاریخ بسیار دامنه‌دار بوده و هست. به گفته ربانی (لاهیجی، ۲۴-۲۴۲) عده‌ای موضوع کلام را خداشناسی و عده‌ای آن را اوضاع شریعت می‌دانند. تفاوت این دو نظر در این جاست که اگر خداشناسی باشد موضوع آن امر واحدی است، ولی بنا بر نظریه دوم امور متعددی است که باید جامع مشترکی داشته باشد. در علل پیدایش علم کلام هم گفته اند (لاهیجی، ۲۴۶ به نقل از گوهر مراد، ۱۸-۲۰):

یکی محافظت عقاید شرعیه از لغزش اهل عناد از سایر ملل و شرایع و دوم اثبات مقاصد هر فرقه از فرق اسلام است بخصوص، و محافظت اوضاع آن فرقه از لغزش سایر فرق اسلام. اما آنچه مهم‌تر است این است که علت پیدایش علم کلام را برای متأخران فاصله گرفتن مردم از امامان معصوم می‌دانند که خداوند آنان را به هدایت بندگان و محافظت بلاد اسلامی برگزیده بود. مسلمانان به جای پیروی از رهبران الهی به پیروی و یاری از خلفای جور روی آوردند و در آن زمانداران جائر نیز که از تدبیر امور به دانشمندان نیاز داشتند به حمایت این گروه از عالمان که در حقیقت از جاهلان و ارباب ضلالت بودند برخاستند.

حاج ملا اسماعیل بر طبق محتوای فوق، به راستی از اظهار نظر بی‌جای عالم‌نماها سخت متأثر است. او کلام را صرفاً در خداشناسی محض نمی‌داند که فقط در بحث وجود و ماهیت و عوارض آن بحث کند. البته اگر خداشناسی به معنای واقعی صورت گیرد، این مسیر تا امامت ادامه پیدا می‌کند. او به نوعی حکمت نظری و عملی را آمیخته در هم می‌داند. او معتقد است که اگر کسی

خداشناس واقعی و تسلیم اوامر ربوبی باشد غیرممکن است که امامت برگزیده را نپذیرد و از در خانه اهل البیت به جای دیگر پناه برد. او در اشعار خود همچنان که در کتاب‌های دیگر خود مانند عقداً اللثالی و العقیده الوحیده و مانند آن به طرح مسئله امامت می‌پردازد و به آن تأکید فراوان دارد. او بزرگی و بزرگواری علی علیه‌السلام و برتری او را بر همه انبیا به استثنای پیامبر اسلام را در اغلب اشعارش با تصریح و کنایه مطرح و با استادی به رشته نظم کشیده است.

حاج ملا اسماعیل، اگر بحثی را مطرح می‌کند به آن کاملاً اشراف دارد. او عالمی است که اهل مطالعه است و به تصریحی که در یکی از کتاب‌هایش دارد حدود ۱۵۰ کتاب را خوانده است. او نام این کتاب‌ها را به شعر در قصیده «درد دل عارف» بر شمرده است و من آن‌ها را در انتهای کتاب هم تحت عنوان نمایه کتاب‌ها ذکر کرده‌ام. البته از آنجا که به خاطر ضرورت شعری نام کامل کتاب‌ها برده نشده است لذا نتوانستم آن فهرست را کامل کنم و درست هم همین بود زیرا مثلاً وقتی نام کتابی با کلماتی چون عمده، مجمل، مختصر، عین، روضه، فوائد، انوار، بصائر، زبده، تمهید و دهها نام مانند آن شروع می‌شود ممکن است مربوط به چندین نفر باشد، و اگر بتوان حدس زد که کدامیک از نویسندگان بیشتر مورد نظر مؤلف ما بوده است اما باز هم ظنی است و تحقیق آن زمان می‌برد و لذا در نمایه به همان نام‌های مختصر بسنده شد. قطعاً منظور او از ذکر بسیاری از این کتاب‌ها کتاب‌های مخالفین و یا آنهایی که داعیه مکتبی در برابر مکتب اهل بیت را داشته‌اند بوده است. بنابراین سخن او سخن عالمانه است و از روی تعصب و لجاج نیست. او فقیهانه سخن می‌گوید، و به ولایت فقیه در خاندان عصمت و طهارت اعتقاد کامل دارد.

او در اشعارش، همچنان که در سایر کتاب‌هایش، بحث توحید را مطرح می‌کند و ضمن تصریح به بسیاری از مباحث فلسفی از مباحث وجود و ماهیت، جواهر و اعراض، به بحث امامت آن را ختم می‌کند و ثمره توحید واقعی را در پذیرش امام به حق می‌داند. او اگر به دیگران بد می‌گوید و یا لعنت می‌فرستد، عمدتاً به خاطر این است که آن‌ها خود را در برابر ائمه حق مطرح کرده‌اند و الا اگر این مسئله نبود به فضل آن‌ها مقرر و معترف است. او با اشاره و تصریح به آیات و روایات مورد قبول فریقین به اثبات مدعاهای خود می‌پردازد، و با احاطه وسیعش به تاریخ از آن مثال‌های فراوانی را بر می‌شمرد. او شاعری مجتهد است یا بهتر بگویم مجتهدی شاعر است که با آن که کارش گفتن شعر نیست اما به خاطر طبع روان و قریحه سرشاری که دارد هم اعتقاداتش را و هم نصائحش را به مردم در قالب شعر برای تأثیرگذاری بیشتر بیان می‌کند. اشعار او همه هدف‌دار است.

همانطور که گفته شد او از گفتن شعر لغو اجتناب دارد و آنچه بیش از هر چیز دیگر در اشعار او تجلی دارد عشق او به امام اول است. به اصطلاح، او در اشعار خود به جای گریز به صحرای کربلا به صحرای نجف گریز می‌زند. او به خوبی می‌داند و بیان می‌دارد که اگر آب از سرچشمه گل‌آلود نشده بود و مسیر خلاف مسیر طبیعی خود را طی می‌کرد هرگز انحرافی در جامعه پدید نمی‌آمد.

شاعر توانا و توانمند ما دیوان شعر خود را همچون بسیاری دیگر از بزرگان شاعر چون، نظامی، سعدی و دیگران با مدح و ثنای پروردگار آغاز می‌کند. اما او سبک دیگری دارد و در این سبک، بسیار به نظامی شباهت دارد. اشعار او با مناجات شروع می‌شود. در آغازین بیت مناجات از علم و حلم سخن می‌گوید

که اولی باعث شرح صدر و دومی مایه عزت و شرف است. یعنی علم چنانچه به حلم آراسته شود ارزشمند می‌شود:

یا من بالعلم یشرح الصدر یا من بالحلم یرفع القدر

و این خود شاید مضمون سخنی باشد که می‌فرماید: «زینوا العلم بالحلم». آنگاه او از خالق خلائق سخن به میان می‌آورد و از همه پدیده‌های عالم و آدم به تفصیل سخن می‌گوید که یادآور اشعار نظامی است. او به مصداق آیه ﴿و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها﴾ از همه پدیده‌ها سخن می‌گوید و آن‌ها را نعم خدائی می‌داند. او از آسمان و زمین، بحر و بر و ستارگان و جنبندها تا برسد به اعضا و جوارح بدن انسان و زمان و مکان و حتی دقیقه و ساعت یاد می‌کند و همه را از آن خدا می‌داند. اشعارش گاه رنگ عرفانی به خود می‌گیرد و گاه صبغه فلسفی می‌یابد و از جوهر و عرض و مقولات گوناگون بحث می‌کند. او از اصطلاحات مرتبط مانند چهار باد، دبور، شش جهت، چهار عنصر، موالید سه‌گانه، چهار وفای مادرانه، آباء سبعة، امهات اربعة و امثال آن استفاده می‌کند. همانگونه که اشاره شد او از پدیده‌های عالم به عنوان آیات الهی زیاد سخن به میان می‌آورد. او در برابر اعراض مصطلح و مقولات دهگانه ارسطویی از اعراض دیگری چون: ظن، نظر، الم، کرامت، شهوت، نفرت، قدرت، حیات، اعتقاد و اراده یاد می‌کند و در برابر حواس ظاهری ذوق، شم، سمع، بصر، و لمس از حس، وهم، خیال، حفظ و ذکر سخن می‌گوید. او مناجات خود را با «یا» شروع می‌کند و سپس با «ای» ادامه می‌دهد. گوئی پس از سخنان آغازین خود را به خدا نزدیک‌تر می‌بیند. آنگاه به حقیقت معرفت اشاره دارد و سپس با مخالفت با مکتب‌های دروغین به ظاهر عرفانی و صوفیانه که از نظر مؤلف بازدارنده و مانع وصول به حقیقت معرفت‌اند اشعار خود را ادامه می‌دهد. او ضمن برشمردن

صفات ثبوتیه و سلبیّه خدا با عالی‌ترین مضامین معرفتی که در سخنان بزرگانی چون علی علیه‌السلام و بزرگترین عارف جهان یعنی امام حسین یافت می‌شود صحنه‌های زیبایی را ترسیم می‌کند:

هیئات و هزار بار هیئات

ادراک کجا و کنه آن ذات

یا:

ای علم به ذات از محالات

ای ذات تو مجمع کمالات

باشد چو صفات عین ذات

هم علم به کنه در صفات

هم نفی صفات باید از ذات

هم کرد صفات باید اثبات

همچنین:

هم نیست که عین ذات گویند

هم هست که عین ذات اویند

حقا که موحد زمانی

این‌ها حق دانش ار تو دانی

او همهٔ امور جهان را از خالق حکیم دانا می‌داند که همهٔ صنع و فعالش جز حکمت و مصلحت چیز دیگری نیست:

با کافر و گبر و دشمن و دوست

حکمت هر آنچه کرده اوست

او سپس به فلسفهٔ یونانی می‌تازد و برای وصول به حق و معرفت پروردگار فلسفه را ناکافی می‌داند، نه از باب این‌که فلسفه اصولاً بد است بلکه از این جهت که فلاسفه و به ویژه پیروان یونانی آن به عنوان پیشگامان فلسفهٔ اسلامی نتوانسته‌اند حق مطلب را ادا کنند و لذا به نظر او فلاسفه به جای خدمت خیانت کرده‌اند:

کی فلسفه گفت و فلسفیات

با آن همه معجزات و آیات

کو فلسفه را و فلسفیه

در این همه سنت سنیّه

با عزّ تو هر خیال خام است

این‌ها همه وهم ناتمام است

کی معرفت تو در عبادات
در بین شفا و در اشارات
ای لال شوم کنم گر اظهار
فهم تو کجا و فهم اسفار

او در متن مناجات، عالی‌ترین و لطیف‌ترین معانی را به کار می‌گیرد، حالات انسانی را بر می‌شمرد، به انحراف‌ها اشاره می‌کند، راه رسیدن به حقیقت را با ظرافت تمام بیان می‌دارد، و آنگاه به ظرفیت محدود بشری اشاره می‌کند که:

کم ظرفی مانه حرف باشد
پس حرف به قدر ظرف باشد
نه علم قلیل ما کثیر است
نه حکمت کبریا یسیر است

آنگاه در این مقام برای رسیدن به کنه حقیقت، سکوت را توجیه می‌کند که مقام ذات باری را کس نتواند شناخت:

پر بند ز اسکتوا زبانت
در بند سخن برآر جانت
از «مَنْ صَمَّتْ نَجِي» شو آگاه
وانگاه نجات از خدا خواه
اینجاست مقام «لایحیطون»
پا از حد خود منه تو بیرون

حمله او به مکاتب فلسفی و به ویژه تصوف از باب تندروی‌ها و ادعاهای نابجای آنان است و این‌که آنان با انحرافات تندروانه و یا کندروانه خود نسبت‌های ناروا به خدا داده‌اند و این آن چیزی است که حکیم شاعر ما را آزار می‌دهد. او در این زمینه آنقدر به حقانیت مکتب پیامبر و آل اعتقاد دارد که تنها راه نجات را با آن می‌داند و معتقد است که بقیه را تنها باید قُطَاعِ الطَّرِيقِ نامید، زیرا که سبب شده‌اند که به جای رو آوردن مردم به در خانه اهل بیت، از آن دور شده و فاصله بگیرند.

اقسام جماعت مضلین
صوفی منشان کفرآئین
بنابراین بدگفتن و شماتت‌کردن همه مکتب‌داران و یا داعیه‌داران از جانب او نه بخاطر ارزش و اهمیت کار علمی و یا هنری آنان است، بلکه به این علت است

که به نظر وی آنان سبب شده‌اند که مردم به در خانه اهل بیت نروند و از آن دوری‌گزینند و از معارف آنان بی‌بهره باشند، و نتیجه آن‌که هم گمراه شدند و هم موجب خرسندی طاغوتیان زمان خود گردیدند.

برای آگاهی بیشتر از میزان تعارض و مخالفت‌های علمای شیعی با متصوفه می‌توان به جلد دوم کتاب صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست جلد دوم نوشته رسول جعفریان (۱۳۷۹) و به ویژه مناظره بین ملا محمدتقی مجلسی (مجلسی اول) و ملا محمدطاهر قمی از علمای آن زمان تحت عنوان رساله اصول فصول التوضیح در باب تصوف مراجعه نمود. ملا محمدطاهر قمی هم بین فضل عده‌ای از صوفیان و ضالالتشان فرق می‌گذارد. مثلاً یکی از کسانی که مؤلف ما مورد تعرض قرار می‌دهد ابن عربی است. او با آن‌که از جانب بسیاری مورد تمجید قرار گرفته اما اگر دقت شود درمی‌یابیم که همچنان گفتار و نوشتار او به گونه‌ای است که دست‌کم ایجاد شبهه می‌کند. در اثر ارزشمند ویلیام چیتیک تحت عنوان «عوامل خیال» با آن‌که مؤلف و مترجم با نگاهی خوشبینانه به دفاع از او و عقائدش می‌پردازد اما باز در بسیاری از موارد، سخن‌های او جای سؤال و انتقاد را باز می‌گذارد که قطعاً قابل دفاع نیست. آنان خود ادعای ابن عربی در مورد خاتم الاولیای محمدی بودن را مبالغه می‌دانند (چیتیک، ۱۳۸۹، ۱۳). به نمونه‌ای از این عبارات در این کتاب توجه کنید:

اختلاف عقائد از خدا شروع می‌شود (۶)، نفس الرحمن عین خدا و در همان حال غیرخدا است (۳۱) هر عین موجود در همه صفات خدا سهیم است (۳۵)، مقتضی این است که او (خدا) را هم تنزیه و هم تشبیه کنیم... و از این جهت خدا به نحوی شبیه مخلوقات است (۳۹)، ولی از حیث تشبیهش، خود را به همه صورتها، در عوالم غیب و شهادت، متجلی می‌کند (۸۸)، در این سیر روحانی، معانی همه اسماء برای من حاصل شد و دیدم که همه آن‌ها به مسمائی واحد، و عینی واحد، بر می‌گردند.

آن مسمی، شهود من، و آن عین وجود من بود. در نتیجه سفرم تنها در نفس خودم بود(۱۰۱)، بحمدالله ما اهل تقلید نیستیم، بلکه وضعیت ما خیال است که درست همانطور که از جانب خدا به واقعیت امر ایمان آورده‌ایم، به همان‌سان عیناً آن را شهود کرده‌ایم(۱۱۹).

شیخ واژه «علامت» را غالباً در ارتباط با حدیثی به کار می‌برد که مبین تحول خداوند در روز رستاخیز است. خداوند خود را برای همه گروه‌های مردم ظاهر می‌کند ولی آنان پیوسته او را انکار می‌کنند تا آن‌که وی خود را به صورتی مبدل می‌سازد که دارای علامتی است که آنان آن را می‌شناسند(۱۳۸).

چیتیک از ابن ابی‌الحدید روایتی را در مورد تجسد خدا نقل می‌کند:

چند گنهکاران نیز در جهنم به سعادت می‌رسند همواره یک عامل بین سعادت آن‌ها و سعادت اهل بهشت فرق می‌گذارد. جهنمیان همواره از خدا محجوب باقی می‌مانند، در حالی که بهشتیان سعادت‌مند، رویت خدا عطا می‌شود(۱۸۵).

ویا از قول ابن‌عربی بر اساس حدیثی در صحیح بخاری برای نشان دادن سبقت رحمت خدا بر غضب او آورده است (چیتیک، ۲۳۵):

قسم به کسی که نفس من در دست اوست، اگر شما گناه نمی‌کردید، خدا شما را برمی‌داشت و قومی را می‌آورد که گناه کنند، سپس عفو خدا را طلب کنند و بخشیده شوند!

و این از عجائب است و با نصوص قرآنی و روایی در تضاد است و مخالف حکمت ارسال رسل و تعالیم آنان است. ملاصدرا نیز که در بسیاری از این‌گونه عقائد تحت تأثیر ابن‌عربی بوده و یکی از دستاوردهای او بسیط‌الحقیقه کل‌الاشیاء است که بوی وحدت وجودی می‌دهد(چیتیک، ۲۶۸ و حاشیه مترجم). شما این عبارات را با کلام حضرت علی در اواخر خطبه اول نهج‌البلاغه مقایسه کنید که می‌فرماید:

اول‌الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق، به و کمال التصدیق بتوحیده، و کمال توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهاده کل صفة انها غیر الموصوف و شهاده کل موصوف انه غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اشار الیه و من اشار الیه فقد حده و من حده فقد عده و من قال فیم فقد ضمنه و من قال علی م فقد اخلی منه. کائن لا عن حدث، موجود لا عن عدم، مع کل شیئ لا بمقارنه و غیر کل شیئ لا بمزایله

اساس دین شناختن اوست و شناختن کامل تصدیق و گرویدن به اوست و تصدیق تمام توحید و یگانه دانستن اوست و کمال توحید خالص نمودن عمل است برای او. و کمال اخلاص آنست که صفات زائده بر ذات برای او تصور نشود، زیرا هر صفتی گواهی می‌دهد که آن غیر از موصوف است و هر موصوفی گواهی می‌دهد که آن غیر از صفت است. کسی که وصف کند خداوند را قرینی برای او دانسته و او را همسر قرار داده و کسی که برای برای او همسری قرار داد پس او را دو تا دانسته و کسی که او را دو تا دانست پس او را تجزیه و تقسیم کرده و هرکه او را تقسیم کرد به او نادان است و کسی که به وی نادان باشد پس به سوی او اشاره کرده و کسی که به سوی او اشاره کند او را محدود و معین می‌کند و کسی که محدودش کرد پس او را شمرده و کسی که بگوید در چیست او را در ضمن چیزی قرار داده و کسی که بگوید بر چیست بعضی امکانه را از او تهی دانسته و خداوند متعال همیشه بوده نه آن‌که حادث و پیدا شده باشد. موجود و هستی است که مسبوق به عدم و نیستی نیست. با هر چیزی است نه بطوری که همسر آن باشد و غیر هر چیزی است نه بطوری که از آن کناره گیرد (فیض الاسلام، بی تا، ۲۴-۲۵).

او از بین همه متفکران و متألهان اسلامی تنها به فیض کاشانی نظر خوش نشان می‌دهد و تازه می‌گوید برای او امید بخشش و عفو باید داشت.

صوفیان و مکتب‌های صوفیانه گروه دیگری هستند که مؤلف سخت به آنها معترض است گوئی در زمان وی این فرّق دارای فعالیت‌های گسترده شبکه‌ای بوده‌اند و بنابراین به همه انواع نحله‌های صوفیانه سخت می‌تازد و آنها را محکوم می‌کند. در این زمینه هم، مؤلف آگاهانه سخن می‌گوید. او گوئی همه آثار آنان را خوانده است و یا با مدعیان آن فرقه‌ها حشر و نشر داشته است. زیرا او به دقت مشخصات اغلب فرقه‌های مدعی و نام افراد شاخص در آن نحله‌ها را ذکر می‌کند. در کتاب *عقد اللئالی* خود، مؤلف با تفصیل بیشتری این فرقه‌ها را معرفی می‌کند. از جمله کتاب‌های حکمی نام برده شده آنان که همگی در اشعار او حضور دارند عبارتند از: حاشیه خفّری، حکمة العین، شفا و اشارات، اسفار، شوارق، مشاعر، شرح تجرید؛ و فرقه‌های تصوف شامل: وصولی، حلولی، الهامی، کاملی، نوری، شمراخی، باطنی، حوری، جمهوری، وحدت الوجودی، ولائی، حبیبی، تسلیمی.

افراد سرشناس و برجسته صوفی که مورد طعن مؤلف است عبارتند از: شبلی، بایزید، منصور، شقیق بلخی، حسن بصری، کرخی، جنید بغدادی، ابن عربی، ابوطالب مکی، سفیان ثوری، شمس تبریزی، عبادبن کثیر، عمروبن عبید، شیخ عزیز نسفی، غزالی، شبستری، نورعلی، ابودلف، حلالی و بلالی، ابن قیس، عطار، ملا عبدالرزاق کاشی.

همان‌طور که گفته شد او تا از نزدیک با این فرق محشور نبوده و یا کتاب‌های آنها را نخوانده باشد نمی‌تواند چنین با صراحت آنها را رد کند. بزرگترین داعیه او از رد مکاتب و یا نحله‌های گوناگون فلسفی، عرفانی و یا صوفی این است که اولاً باید به ریشه‌ها و نه ظواهر امر توجه کرد، زیرا او معتقد است که اگر دست سیاست نبود که افرادی را در برابر امامان به حق شیعه علم نمایند و

افرادی که خود جیره‌خوار خوان علم آنان بوده و به شاگردی آن حضرات اعتراف و اذعان داشته‌اند، چنین اتفاق هولناکی گریبان بشریت را نمی‌گرفت. ثانیاً، که شاید فرعی‌تر به نظر رسد، این است که جو آن زمان و مخالفت با فلسفه از یک طرف و ترکنازی‌های دراویش از طرف دیگر در شدت مخالفت او از این فرقه‌ها بی‌تأثیر نبوده است. بعد از ملاصدرا جو مخالفت با او و فلسفه در جامعه بسیار شدید بوده و بسیاری از فقها، مکاتب فلسفی را باعث انحراف از دین می‌دانسته‌اند. بنابراین همانطور که گفته شد مخالفت او با مدعیان مکاتب منحرف نه انکار مطلق فضل آنان، بلکه عمدتاً به خاطر آن است که ایشان در برابر مکتب اهل بیت که همان طریق راستین پیامبر بود قرار گرفتند و آب را از سرچشمه، گل آلود کردند. او با اشعار خود به این امر چنین تصریح می‌کند:

جز قول خدا و اهل عصمت	چیزی نه برای ماست حجت
معیار ز بهر دین همین است	این جمله اصل و فرع دین است
هرکس که از این دو رفت بیرون	تکفیر کنش که هست ملعون

وی در فراز دیگری از مناجاتش در تنزیه خدا با استفاده از لفظ سبحانک در مطلع بیش از پانزده بیت همه آنچه را که می‌خواسته به نظم درآورده است. پس از آن در مناجات شاکرین به شکر خدا می‌پردازد و می‌گوید:

شکر تو هزار باز هم شکر	شکر تو و بی‌شمار هم شکر
گر مدت عمر و صد چو آن هم	شکر تو کنم به جسم و جان هم
گردد اگرم به رتبه ظاهر	در هر سر مو هزار شاکر
کی شکر کنم ز یک نوال	یا یک کرم بلا زوال
هرگفتن شکر می خدا را	دادن توفیق این ثنا را
این هم یک نعمتی است محکم	باید از شکر آن زدن دم

سپس او به نصیحت می‌پردازد و افراد را برای شناختن پروردگار موعظه می‌کند. آنگاه به مناجات در خوف و رجا می‌پردازد. این نوع تقسیم بندی یادآور مناجات‌های پانزده‌گانه امام سجاد علیه‌السلام است که در مفاتیح‌الجنان حاج شیخ عباس قمی هم آمده است. در این قسمت او با همه وجود به کوتاهی و قصور و یا تقصیر خود نسبت به انجام وظیفه اعتراف می‌کند و می‌گوید:

من بنده گمراه ضلیم	راهی بنما تو ای دلیم
ده ایمنی ای تو حالتم را	راهی بنما ضلالتم را
ای اشک، من و تو تو آمانیم	ما از نظر او فتادگانیم

آنگاه التماس می‌کند و با ذکر یارب تقاضاهای عاجزانه خود را برای نجات از گمراهی و راهیابی به طریق هدایت باز می‌گوید:

آخر نه که زنده توام من	کمتر سگ بنده توام من
گر کلب هراش و گر عقورم	کلب توام و مساز دورم
گر سوزی ام و دهی به بادم	ور بخشی ور دهی مرادم
با این همه ام دل از تو شاد است	«لاتقنطو» تو چون به یاد است

پس از این مناجات‌ها که حدود پنجاه صفحه را شامل می‌شود به پیامبر بزرگوار اسلام و یکایک ائمه متوسل می‌شود. در آغاز مناجات استشفاع به نبی اکرم، او را با بیانی بلیغ توصیف می‌کند:

یارب به ضیاء چشم بینش	خورشید سپهر آفرینش
-----------------------	--------------------

تا آنجا که می‌گوید:

پیغمبر معظم معزز	در دائره وجود مرکز
------------------	--------------------

سپس به نعت و توصیف علی علیه‌السلام می‌پردازد:

یارب به شهنشه ولایت	جان بخش فراش مصطفایت
---------------------	----------------------

من یشتری آیه رضایش	مرضای خدای ابتغایش
آن نفس نبی به نص قرآن	هم لحم و دم و عظامش از آن

او در حقانیت علی و خلافت بلافصل او از انواع شواهد و بینات استفاده می‌کند و بر دشمنانش لعنت می‌فرستد. او نه تنها شهود از آیات، روایات و حوادث زمان پیامبر را برای حقانیت حضرت علی، به خوبی ترسیم می‌کند، حتی می‌گوید همه در و دیوار و محراب و منبر مسجد بر حقانیت او گواهند:

یک بینه مسجد فضیخ است	کن گوش که شاهد صریح است
یک بینه مسجد برائاست	کش قصه راهب نصارا است
روشن‌تر از آفتاب بی‌نمس	از حله پیرس و مسجد شمس
این‌ها همه گر بود تو را کم	دارم دو سه شاهدان دیگر
مقبول شهادت پیمبر	بدر و احد و حنین و خیبر
یک شاهد عدل مدعایم	باشد خود خانه خدایم
از سنگ بلاطه حجر پیرس	از سقف و جدار و بام و در پیرس
از بیت و حطیم و ناودان پیرس	از رکن و مقام مقبلان پیرس
از مسجد و مشعر و منی پیرس	از زمزم و مروه و صفا پیرس

در بخش بعدی تحت عنوان باب مناجات الابطال اهل الخلاف و المنحرفین عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام از همه شواهدی که دال بر حقانیت علی است استفاده می‌کند و از این که دشمنان وی حق او را غصب کردند سخت گله‌مند است و از آن‌ها تبری می‌جوید. در واقع این اشعار عمدتاً مربوط به ولایت و به ویژه ولایت علی علیه‌السلام است. او با انواع و اقسام لطائف با زبانی شیوا در قالب‌های گوناگون شعری به مدح امام‌المتقین می‌پردازد و از دشمنانش اعلام بیزاری می‌کند:

گر بُد به قیاس، امام و رهبر
چون کرد قیاس خاک بانار
ابلیس یقین بُدی پیامبر
بر لعن ابد شدی گرفتار

او با دلیل و برهان به مسئله امامت می‌پردازد و منطقی او منطقی قویم و برگرفته از آیات و روایات است. او می‌گوید:

با آن‌که بود گواه صادق
زان جمله *آتاکم الرسول* است
هم فاتبعوه است از این باب
ای ملحد بی‌کتاب کافر
شد عاقبت از چه در بیان گم
«خذوا عنی مناسککم»

شد از چه نوشتن نبی هجر
بویکر ولی چو محتضر شد
تا دید ز خواهش بسی زجز
بنوشت و دلیل معتبر شد

و این اشاره به این دارد که نگذاشتند پیامبر خدا در آخرین لحظات عمر، برای متمیم مطلب و تحکیم رسالت خود چیزی بنویسد و به او نسبت هذیان دادند. اما وقتی خلیفه اول به هنگام مرگ وصیت کرد و عمر را جانشین خود کرد از او قبول کردند و او را متهم نمودند، با آن‌که بین او و پیامبر فرق بسیاری است.

مرحوم حاج ملا اسماعیل در ادامه به ذکر فضائل اهل بیت می‌پردازد و اشاره به تقسیم‌بندی ایام هفته می‌کند که بر اساس روایات موجود که در *مفاتیح الجنان* هم آمده است روزهای هفته هر یک اختصاص به یک یا چند نفر از چهارده معصوم دارد. او در بین اشعار خود گاه به صراحت و گاه با استعارات به نقد مخالفان اهل بیت می‌پردازد. من در همهٔ موارد جز چند مورد جزئی همه را عیناً آورده‌ام.

او در فضائل علی (ع) می‌گوید:
فضل تو به حصر درنیاید
اسرار تو شرح را نشاید

گفتند هرآنچه اهل عالم باشد در پیش فضل تو کم

در ادامه به فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام متوسل می‌شود و آنگاه جمیع ائمه را با عالی‌ترین مضامین توصیف می‌کند و از آن‌ها امید شفاعت و دستگیری دارد. و در انتهای این قسمت، باب خاصی را به امام زمان اختصاص می‌دهد و در آن به غیبت آن حضرت می‌پردازد و رجعت، بدا، جبر و اختیار، و وجوب اخذ به دلیل در رفع شبهه را با مهارتی تمام به نظم می‌کشد. او در باره امام دوازدهم می‌گوید:

آنقدر خبر ز صاحب عصر مانده، که جز از خدا کند حصر؟

در باره جبر و اختیار گوید:

تفویض نه و نه جبر در دین گفتند به امر بین امرین

و در وصف شیعه که متکی بر عقل است و از آن پیروی می‌کند می‌گوید:

چون عادت و دأب این جماعت برهان بود و دلیل و حجت

آن هر دو چو بد خلاف برهان قائل نه به این شد و نه به آن

این فرقه ز بس بزرگوارند تقلید به کس روا ندارند

در باره حضرت ولی عصر باز می‌گوید:

آن رفته به زیر ابر چون خور کز عدل کند جهان همه پر

آن صاحب عصر و سرور عصر کز نصر من اللهش بود نصر

ما را همه ای کریم مسئول تعجیل ظهور اوست مأمول

و در باره وکلای آن حضرت در غیبت صغری چنین می‌گوید:

بر طاق و کالتش فراهم گردیده چهار رکن محکم

بو عمرو، عمری، ابن فاخر نوبختی و سمی آمد آخر

در قسمت دیگری از این مناجات، تحت عنوان باب مناجات بیان الحاجه علی وجه الاجمال، بعد از شفیع قراردادن پنج تن آل عبا و دوازده امام و چهارده معصوم گوید:

این چهارده همه ز یک نور	این پنج و دوازده مذکور
شافع ایشان و چو تو رحمان	سوی تو شفیع کرده ام شان
سرخوش ز خداپرستی ام کن	کز لطف برون ز مستی ام کن
نیکی، نیکی و نیک خواهی	خواهان همهم همین، الهی
اما ز تو دل نمی توان کند	دل کنده شدم ز خویش و پیوند

بخش بعدی مناجات (۱۳) او به استغاثه و التجا و بیان حالات ملتجی (۱۴)، به تفصیل در خواست نجات از کریم متعال دارد. او در این قسمت احوالات انسان را در واپسین دم زندگی به تصویر می کشد. این اشعار یادآور دعای ابوحمزه ثمالی در مفاتیح الجنان است که در لیالی ماه رمضان خوانده می شود و با همان تفصیلی که آن حضرت به ابوحمزه تعلیم فرموده، حالات نزع و جان کندن و پس از آن را ترسیم می کند:

مگذار به خود مرا که زارم	اندر دم نزع و احتضارم
آندم که ز دست رفته کاری	آری سزدار تو رحمی آری
بر داعی حق کنم چو لبیک	آمد پی جان چو سوی من پیک
یا رب رحمی به من نمایند	جان را چو برون ز تن نمایند
افتان و خیزان و اشکریزان	بر دور جنازه ام عزیزان
پیراهن رحمتم بپوشان	آندم تو ز راه لطف و احسان

و در این جا است که بخش مناجات عدل و فضل (۱۵) را می آورد و اظهار می دارد که خدایا باید به فضلت با این بنده زار رفتار کنی و چنانچه چنین کنی:

هم نیست تو را ضرر ز احسان	بخشی هر سو چو من هزاران
دور است ز کرم که سازی اش دور	نوعی کندش یقین که معذور

در آخرین بخش (۱۶) مناجات تحت عنوان انقطاع به سوی خدا و دعا برای ذوی الحقوق، فرزندان، خویشان و آشنایان، پس از فرازهایی از یارب یارب در باره این افراد چنین می‌سراید:

رحمی به ذوی الحقوق من آر	خرسند ز من تمام را دار
خویش و متعلم و برادر	همسایه و دوستدار و یاور
فرزند، نیره، زاد و پیوند	هرچند که دور باد هرچند
همدرد و هم آشنا و همدم	همشیره غمگسار و هم غم
هم‌درس و هم‌لفت و هم‌آئین	هم‌مذهب و هم‌ولا و هم‌دین
استاد و مصاحب و معلم	صاحب حق و دستگیر و منعم

او در جای دیگر در غزل‌ها باز از ذوی الحقوق خود یاد و برای آن‌ها دعا می‌کند:

بین به دود دل شرر سوزم	کن نظر کرده دودمان فدائی
------------------------	--------------------------

حاج ملا اسماعیل در ادامه مثنویات خویش در مدح و محبت علی علیه‌السلام از داستان جوانی می‌گوید که در اثر محبت به آن حضرت، با آن‌که آدم خوبی نبوده است پس از مرگ نجات می‌یابد و این محبت از او دستگیری کرده است. آنگاه در وصف آن حضرت با استعاره‌ها و تشبیهات زیبا و با استفاده از همه جلوه‌های زیبای طبیعت به توصیف امیرمؤمنان می‌پردازد و محبت او را راز خلقت می‌شمارد. آنگاه از مردی اصفهانی سخن می‌گوید که در مسیر زیارت نجف هنگامی که گنبد آن حضرت را می‌بیند، آنچنان از خود بی‌خود می‌شود که پس از لحظاتی جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. آنگاه به حکایتی می‌پردازد که

شخصی از رسول اکرم می‌پرسد که آیا محبت علی به وی نفعی خواهد رساند؟ و حضرت پاسخ می‌دهد تا از جانب معبود این پاسخ نیاید با آن‌که خود جواب آن را می‌داند چیزی نمی‌گوید. آنگاه پاسخ آن از ربّ جلیل می‌رسد. مثنوی بعدی در بی‌اعتباری دنیا است. او این چنین می‌سراید:

کنونم در این طاق بی‌اعتماد [] که تا بعد این سرنوشتم چه باد
آنگاه به قضاوت‌های حضرت علی می‌پردازد و بیش از شانزده قضاوت وی را با عباراتی لطیف به نظم می‌کشد.

سپس در منظومه‌ای مفصل به نام خواب‌نامه شاعر (۲۱) از خوابی که حلاوت و لذت آن را در بیداری توصیف می‌کند به تعبیر خواب (۲۲) خود اشاره می‌کند و این‌که آنچه را در خواب دیده در بیداری آن را تجربه کرده است. او در خلال این داستان‌ها از پند و موعظه دریغ نمی‌کند و با استفاده از آیات و روایات آنچه را از خیرخواهی می‌داند به مخاطبان عرضه می‌کند. در منظومه نیکی (۲۳) از داستان مردی که بدهکار بوده و در فقر و عسرت زندگی می‌کرده است و به خدمت امام صادق رسیده و از ایشان نامه‌ای به حاکم وقت می‌گیرد و حاکم به احترام امام همه اموال خویش را با وی تقسیم می‌کند. در داستان زن پارسا (۲۴) از زن نیکوئی یاد می‌کند که تحت هیچ شرایطی حاضر نمی‌شود عفت خود را از به مخاطره اندازد، و با تحمل انواع سختی‌ها و گرفتاری‌ها و بدچشمی و بدجنسی مردها سرانجام به محیطی امن می‌رسد. آنگاه پیامبر زمان مأمور می‌شود تا همه خاطیان به پیشگاه او روند و به واسطه او از خدا طلب بخشش کنند. او همه کسانی را که به او بد کرده بودند می‌بخشد الا آنکس که وی جانش را خرید و آن مرد به جای قدردانی به او خیانت می‌کند و او را به گروهی شیاد می‌فروشد.

در اثناء داستان فوق به روایتی از حضرت رضا (ع) اشاره می‌کند که در آن حضرت فرمودند: به یکی از انبیا وحی شد که فردا هرچه اول صبح دیدی آن را می‌خور، دومی را پنهان کن، سومی را بپذیر، چهارمی را مایوس مکن، از پنجمین گریزان باش. فردا صبح، او اولین چیزی را که می‌بیند کوه عظیمی است و هرچه به او نزدیک می‌شود کوچک‌تر می‌شود تا سرانجام به اندازه یک لقمه درمی‌آید. دومین چیزی که می‌بیند طشت طلائی است که بنا به دستور باید آن را زیر خاک مدفون کند. سومین چیزی که دید پرنده‌ای بود که پرنده دیگری را تعقیب می‌کرد. او بنا به دستور آن را در آستین خود جای می‌دهد. در عین حال همان پرنده گله می‌کند که روزی مرا بریدی، و او ناگزیر قطعه‌ای از ران خود می‌برد و به او می‌دهد. پنجمین مورد میته گندیده‌ای را می‌بیند که طبق فرمان باید از آن گریزان باشد. آنگاه در مرحله بعد تفسیر آن را می‌شنود به این شرح که اولی غضب و خشم بود که هم چون کوهی است ولی چنانچه خویشنداری شود و غضب فرونشیند همچون لقمه‌ای شیرین می‌توان آن را خورد. دومی کار نیک است که هرچه آن را پنهان کنی خدا آن را برای مردم آشکارتر می‌کند. سومی نصیحت است که باید آن را از مردم خیرخواه بپذیری، چهارمی سؤال حاجتمند است که باید آن را اجابت کنی، و سرانجام پنجمی غیبت است که باید از آن بگریزی. در وسط این داستان به ذکر داستان دیگری می‌پردازد و آن این است که مردی تا وقتی که ریا می‌کرد مردم به او بدبین بودند، اما وقتی تصمیم گرفت فقط برای رضای خدا کار کند و نیت خود را خالص کرد مردم به سوی او اقبال کردند.

در منظومه نیت خالص (۲۵) به توحید و نصیحت می‌پردازد و عالی‌ترین مضامین عرفانی را به سلک نظم می‌کشد و می‌گوید:

بی ثمر باشد چو آخر آرزو
تا در آخر باشدت فوز و فلاح
تا نیایی خجالت آخر از نخست

فکر آخر را ز اول کن نکو
کن ز اول کار بر وفق صلاح
فکر آخر را ز اول کن درست

تا این که می گوید:

خود به غربت کرده‌ای خاکت به سر
این وطن شهری است کاو را نام نیست
ای زبان‌ها جمله در وصف تولال
خویشان را هم شناسیدم ز تو

تو در این دنیا غریبی ای پسر
«این وطن مصر و عراق و شام نیست
ای خداوند جمال و هم جلال
عالمی را سرب به سر دیدم ز تو

که یادآور فرازی از دعای عرفه اما حسین است که «بک عرفتک و انت دللتنی الیک»... و سرانجام:

زهد عامی را مقل گفتی رسول

زهد را دانش بود شرط قبول

او سپس از داستان مرد زاهد بی‌دانشی سخن می‌گوید (۲۶) که نمونه تحجر و خرمقدسی است. او شخصی به ظاهر عابد است که مرتکب پاره‌ای از کثیف‌ترین محرمات می‌شد و آن را عین زهد بر می‌شمرد. در ادامه شاعر از عفو و ارزش آن در برابر انتقام سخن می‌گوید، و این که چگونه اسکندر فردی خاطی را علی‌رغم میل اطرافیانش می‌بخشد. باز در ادامه از حسن خلق و خوشروئی می‌گوید و این که مردی در خانه میزبان وقتی می‌خواهد آب دهان خود را بیندازد هیچ‌جائی را مناسب‌تر از صورت صاحبخانه نمی‌بیند، و چون چنین می‌کند صاحبخانه علت را جویا می‌شود و او در جواب می‌گوید همه‌جا را زیبا و تمیز یافتم الا صورت اخموی تو. دیدم آب دهان اگر باید انداخته شود جائی مناسب‌تر از آن جا نیست.

در بیان آداب آموختن و شرائط آن (۲۸) «آداب العلم و شرحه و شرطه» به ذکر مشخصات عالم بر اساس نصوص و روایات می‌پردازد و عالی‌ترین مضامین را در این باره به نظم می‌آورد. در ادامه از راضی به قسمت بودن سخن می‌گوید (۲۹) و این‌که روزی‌رسان خدا است و اوست که در شرائط سخت به داد بندگان می‌رسد، همچنان‌که در قصه‌ی امثال دانیال چنین کرده است و حیوان درنده‌ای چون شیر را مأمور کرده است تا طفل صغیری چون او را شیر دهد و سرانجام می‌گوید:

گر تو از مبدأ فدائی آگهی غم ز روزی خوردنت از ابله‌ی

در منظومه‌ی بصیرت (۳۰) از کید زنان می‌گوید. از زن زیبا ولی بی‌اصالت خانوادگی، و نیز از زشتی شرب خمر (۳۱)، آنگاه با استفاده از داستان حضرت ابراهیم و چهار پرنده‌ای که آن‌ها را درهم کوبید تا به زنده شدن مردگان یقین و اطمینان قلبی حاصل کند؛ طاووس، نسر، خروس و بط و آن‌ها را به جهل، طول امل، حرص و شهوت تشبیه می‌کند که باید بنده از آن‌ها بر حذر باشد و آن‌ها را در پیشگاه نفس خود ذبح کند:

ای بسا پیری که از طفل ابله است	وی بسا طفلی که آن پیر رهست
ای بسا موی سیاه و دل چو شیر	وی بسا موی سپید و دل چو قیر
پیر، پیر عقل باشد ای پسر	نه سفیدی مو اندر ریش و سر

در منظومه‌ی عالم‌ذر (۳۲) و سعید و شقی (۳۳) به مسائل مطروحه به عالم‌ذر و سعادت و شقاوت انسان‌ها می‌پردازد و در حکایت طیر فی بحر الاخضر (۳۴) از عجائب خلقت پروردگار می‌گوید و این‌که روزی‌رسان او است و از آن جمله داستان دانیال را دو باره بازمی‌گوید (۳۵).

در علم واقعی (۳۶)، که آن را علم عاشقی می‌داند چنین می‌سراید:

این بود دأب عاشقان دایم	لا تخافون لومه لائم
ناصحا چند پند در گوشم	بنده را پند نیست بفروشم
منعم از گریه دوستان مکنید	بیش از این آتشم به جان مزیند

در کرامت مولا (۳۷) از داستان صفوانی و بن علا در آذربایجان سخن می‌گوید که چگونه وقتی توفیق امام زمان به او می‌رسد با شادی و شغف آن را دریافت می‌کند و در همان زمان معهود جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. و در این بین عبدالرحمن که دشمن امام است با دیدن چنین معجزه‌ای از ارادتمندان آن حضرت می‌گردد.

در منظومه قاسم‌الارزاق (۳۸) باز از مولا علی و معجزات او سخن می‌گوید که چگونه عمران بن شاهین به واسطه عنایت آن حضرت از مجازات فناخسرو، عضدالدوله می‌رهد. در کشتی نوح (۳۹)، حکایت ساختن کشتی به تصویر کشیده می‌شود و این‌که پنج میخ نمادین آخرین که به نام پنج تن آل عبا است؛ آن را با ذات الواح و دسر در قرآن تشبیه می‌نماید.

در قصه عبد عاصی و کذبه فی المحشر (۴۰) از سوء ظن مذمت می‌کند و حسن ظن را توجیه می‌کند و این‌که چگونه بنده گناهکار سرانجام به خاطر حسن ظن نجات می‌یابد:

تا توان از سوء ظن اندیشه کن	خوش گمانی را همیشه پیشه کن
خوش گمانی جوی با خلق خدای	بی سب او را می‌فکن در بلا

در منظومه‌ای دیگر به نام حکمت (۴۱) از منطق و فلسفه سخن می‌گوید، کلی و جزئی را بیان می‌دارد و این‌که خدای بزرگ فارغ از این مقولات است. مقولات همه مربوط به ماسوای اوست.

در داستان سطل و مندیل (۴۲) باز از کرامات علی می‌گوید و این‌که پیامبر از این‌که روزی علی را در صف جلوی نماز نمی‌بیند و این‌که رکوع را آنقدر طول می‌دهد تا او برسد آنگاه پس از نماز که علت پرسیده می‌شود، از زبان خود علی علیه‌السلام علت تأخیر بیان می‌شود و خود آن‌حضرت تأویل آن را نیز بیان می‌دارد.

در داستان بن هبیره، تحت عنوان دست شسته از جان (۴۳)، از معجزات امام صادق علیه‌السلام یاد می‌کند و این‌که وی نامه‌ای به او می‌دهد تا به نزد حاکم ببرد و او در حالی‌که قصد جان او را کرده بود به محضی که نامه و پیام آن حضرت را دریافت می‌کند منقلب می‌شود و همه اموال خود را با آن فرد تقسیم می‌کند.

در منظومه فاطمه بنت اسد (۴۴)، واقعه زاده شدن علی در خانه کعبه را به نظم کشیده است و سپس از کمالات علی علیه‌السلام یاد می‌کند.

در «شتران مست» (۴۵) داستان رم‌کردن شترانی در آذربایجان طرح می‌شود که صاحب آن، بار اول به خلیفه دوم متوسل می‌شود و او توصیه‌هایی می‌کند اما چون نه تنها نتیجه نمی‌گیرد بلکه شورش آن‌ها بیشتر می‌شود، آنگاه به به مولای متقیان متوسل می‌شود و نتیجه می‌گیرد.

در «علاج» (۴۶)، داستان خواب مردی بیان می‌شود که ضایعه‌ای در بدن او ایجاد شده، و او در خواب مأمور می‌شود به خدمت امام هشتم برسد و توصیه‌های لازم برای مداوا به او داده می‌شود. او وقتی بیدار می‌شود و سراغ امام را می‌گیرد و به خدمت می‌رسد همان وضعیت خواب را در بیداری می‌بیند و سپس به دستور آن حضرت عمل می‌کند و شفا می‌یابد. در کنار آن قصه دیگر و مشابه آن از امام هشتم نقل می‌شود که فردی در خواب می‌بیند که رسول خدا در محلی به

وی شانزده عدد خرما می‌دهد که نشان از تعداد سال‌های باقی‌مانده عمر وی است وقتی به خدمت امام رضا می‌رسد همان صحنه را می‌بیند و امام هم به او شانزده دانه خرما می‌دهد. او درخواست بیشتر می‌کند و امام در پاسخ می‌گوید اگر جدم به تو تعداد بیشتر داده بود هرآینه من هم آن را اضافه می‌کردم.

در داستان «دلو» (۴۷)، حکایت شقیق بلخی است که در سفری به خدمت امام هفتم می‌رسد و کراماتی از آن حضرت مشاهده می‌کند. در داستان «کوه و بهلول» (۴۸)، حکایت جوان تبهکاری است که پس از اقرار به گناهی که کرده است مبعوض پیامبر می‌شود. او آنگاه تائب و خائب به کوه پناه می‌برد و از همه چیز می‌برد تا سرانجام توبه او مورد قبول واقع می‌شود. در درد دل عارف (۴۹) در مذمت علم مدرسه و ریا داد سخن می‌دهد و این‌که علم واقعی، علم دل است. صفای باطن با این قیل و قال مدرسه نمی‌سازد. او نام بسیاری از کتاب‌ها را می‌برد که خوانده است و بی‌اثری آن‌ها را در ساختن انسان واقعی بازمی‌گوید البته چنانچه قصد قربتی در کار نباشد. در منظومه دیگر حدیث دابة الارض (۵۰) تشریح می‌شود و در حدیث جنی (۵۱)، شجاعت‌ها و رشادت‌های حضرت علی و حضور او در تاریخ و ادوار زمان از زبان جنی نقل می‌شود.

در منظومه «نادعلی» (۵۲) در پنج فراز از حضور حضرت علی در حوادث گوناگون و حساس زمان پیامبر یاد می‌شود که به هنگام عسرت و سختی در معارک چگونه علی خود را می‌رساند و مشکل‌گشائی می‌کند. در منظومه «غنیمت» باز کرامتی دیگر از حضور علی بیان می‌شود و در داستان تب نشان می‌دهد که چگونه علی به تب نهیب می‌زند تا از بدن پیامبر اکرم خارج شود.

در منظومه «خلوص نیت» (۵۳) داستان‌هایی را به نظم می‌کشد که حاصل آن این است که فرد باید برای خدا کار کند. طمع بهر چیزهای دیگر فایده‌ای ندارد. باز

در منظومه «حیدر» (۵۴) از دلاوری‌های علی در جنگ صفین می‌گوید و در پایان آن چنین می‌سراید:

فدائی آفرین بر حرب مولا گواهِش حرب باشد حرب مولا

که حرب نام غلام معاویه بود که هم پهلوان بود و هم مورد علاقه او. وقتی که معاویه از او می‌خواهد که به جنگ علی علیه‌السلام برود می‌گوید اگر می‌خواهی هرگز مرا نبینی مرا به جنگ او فرست و معاویه از فرستادن او به جنگ منصرف می‌شود.

در منظومه «امام حق» (۵۵) به گونه‌ای دیگر از امام علی تجلیل می‌کند و داستانی را نقل می‌کند که فردی به نام سماعه در نزد قاضی بغداد حکایتی را نقل می‌کند که در سفر حج زنی را دیده است که با بیانی فصیح مولا علی را تجلیل می‌کند. وقتی از او سؤال می‌شود که می‌دانی علی کیست با بیانی غرّاء به توصیف آن حضرت می‌پردازد. آنگاه پس از لحظاتی از نظر ناپدید می‌شود.

در داستان «عمران بن شاهین و فناخسرو» (۵۶) از کرامات بارگاه جلیل‌القدر در نجف سخن می‌گوید که چگونه وی که مورد غضب عضدالدوله بوده با ارشادات صاحب قبر مطهر از مهلکه نجات می‌یابد و نیز کمال‌الدین قشتم نیز داستانی مشابه دارد (۵۷). در حکایت «ابوالبقا» (۵۸) نیز چنین است که او که سال‌ها به خدمتگزاری در دربار علوی مشغول بوده است در سال‌های قحطی و عسرت با کبیر سن ناگزیر می‌شود که برای تأمین معاش از نجف دور شود. او که آزرده خاطر است در خواب می‌بیند که امام به او می‌گوید که چرا ما را ترک کردی و به او دستور برگشت می‌دهد. او پس از مراجعت با فرد ثروتمندی مواجه می‌شود که هرچه داشته به او می‌دهد. او خوشحال و شادمان می‌پرسد

چرا چنین حاتم‌بخشی می‌کنی در جواب می‌گوید من از جانب صاحب همین بارگاه مأموریت دارم.

در داستان «نزول امام رضا علیه‌السلام به قم» (۵۹) و تقاضای مردم جهت نزول اجلال، آن حضرت همانگونه عمل می‌کند که جدش به هنگام ورود به مدینه. ایشان می‌گوید هر جا ناچه ایستاد همانجا اطراق خواهم نمود، و اتفاقاً جلوی منزل پیرزنی این حادثه اتفاق می‌افتد.

در حکایت «ایثار» (۶۰) بیان می‌دارد که چگونه علی علیه‌السلام از حق خویش می‌گذرد و سائل و سائلان را بر خود و خانواده ترجیح می‌دهد. این داستان مفصلی است و خلاصه آن این که: اعرابی در کنار خانه کعبه به درگاه خدا عرض حاجت می‌کند. علی به او می‌گوید حاجت چیست. او می‌پرسد تو کیستی؟ و چون می‌فهمد که آن حضرت علی (ع) است می‌گوید من دقیقاً به دنبال تو بودم. علی حاجت او را برمی‌آورد. آنگاه داستان دیگری ضمیمه می‌شود و آن این است که پیامبر چند درهم به دخترش فاطمه می‌دهد تا توسط علی طعامی فراهم کند. آنگاه حضرت علی بیرون می‌رود و آن را به سائلی می‌دهد و دست‌خالی می‌ماند که چه‌کند. در این بین صحنه‌ای ایجاد می‌شود که مردی می‌گوید یا علی این شتر مرا نسیه بخر و او آن را می‌خرد، در راه آن را به شخص دیگری با قیمت بیشتر می‌فروشد و برمی‌گردد تا دین خود را ادا کند اما می‌بیند کسی نیست. آنگاه پس از خرید طعام به خانه می‌آید و قضیه را برای پیامبر نقل می‌کند و آن حضرت می‌گوید که آن دو نفر اخیر جبرائیل و میکائیل بودند.

در حکایت مفصل «اعجاز» (۶۱) بحث مناظره حضرت علی را با طیب هندی بیان می‌دارد. طیب که اول بسیار مغرور و مدعی است سرانجام با دیدن کرامات

از آن حضرت اسلام می‌آورد. در داستان «گرگ اجل» (۶۲) حکایت پهلوانی است که پس از این‌که با شیری خشمگین درمی‌افتد و آن را از پای درمی‌آورد خود اسیر چنگال گرگ می‌شود و کشته می‌شود:

اگر شیر زاد و اگر شیر زور
ز چنگال گرگ اجل نیست دور
اگر شیر اگر شیرگیر ره است
که در چنگ این گرگ چون روبه است

در «دغل دوستان» (۶۳) داستان مرغی بیان می‌شود که با صدای خوش و آهنگ دلنواز بقیه مرغان را مدهوش می‌کند، آنگاه خود به جان آن‌ها می‌افتد و هرچه می‌خواهد از آن‌ها شکار می‌کند.

داستان «سمک و نمک» (۶۴) داستان دیگری از کرامات امام زین‌العابدین علیه‌السلام است. مردی از محبان به خدمت آن‌حضرت می‌رسد و عسرت و تنگدستی خود را بیان می‌دارد. آن‌حضرت می‌فرماید در حال حاضر چیزی در بساط ما نیست اما این دو قرص نان خشک جوین را بگیر شاید خدا در کارت گشایشی ایجاد کند. او مأیوسانه آن‌ها را می‌گیرد و سر راه با یکی، یک ماهی گندیده می‌خرد و با دیگری قدری نمک. پس از آمدن به خانه در دل ماهی دُر می‌یابد و با آن زندگی او دگرگون می‌شود. گیرندگان دو قرص نان هم چون نمی‌توانستند از آن استفاده کنند آن‌ها را به او برمی‌گردانند و چون به خدمت امام می‌رسد همان دو قرص نان را هم به ایشان باز می‌گرداند. زیرا که کسی جز ایشان نمی‌توانست از آن نان‌ها استفاده کند.

در حکایت «ابن بشار» (۶۵) هم کرامتی از امام علی نقی علیه‌السلام بیان می‌شود و آن اعلام ایشان به جمعی است که بروید دوستان در فلان محل مجروح افتاده و او را با دواهایی که ایشان به آن‌ها گفتند مداوا کنید. در داستان «ساده لوحی»

(۶۶) از مرد ساده لوحی سخن می‌گوید که از همسرش بی‌جهت دوری می‌گزیند.

داستان دیگری است از مکر زنان (۶۷) و در پی آن از پرنده‌ای یاد می‌کند (۶۸) که با آن‌که از همه قدرتش بیشتر است، ولی همیشه به غذای مورد نیاز خویش محتاج است و نتیجه می‌گیرد:

گر توئی طالب اسرار ازل	نیست در کار ازل مکر و حیل
فکر خود بگذر و خرسند مباش	غافل از مکر خداوند مباش
پس تو در راه صداقت پا نه	از خود این مکر و حیل بر جانه
ظاهر و باطن خود یکسان کن	ترک مکر و حیل شیطان کن

در منظومه «بنگِ غرور» (۶۹) از گرافه گوئی‌های کسی است یاد می‌کند که در اثر بنگ از حال خود بیرون است و در «مردم نادان» (۷۰) از حماقت مردمانی می‌گوید که رندی از آن‌ها بهره برداری می‌کند.

در «مدرس نیکان» (۷۱) داستان طلبه‌ای خداشناس و با تقوا مطرح می‌شود که به هنگامی که دختری زیباروی راه خانه خود را گم می‌کند و شبانه چاره‌ای جز پناه به حجره این طلبه را نداشته است به او پناه می‌دهد اما تا صبح برای این‌که شیطان او را وسوسه نکند انگشتان خود را در مقابل شمع می‌گیرد و یکی یکی می‌سوزاند تا صبح دختر را به خانه‌اش می‌فرستد. پدر دختر که از این ماجرا مطلع می‌شود و پاکی این مرد را می‌بیند دخترش را به او تزویج می‌کند. در زاهدان (۷۲) و در منظومه «مراتب عقل و نفس» (۷۳) از متظاهران به علم سخن می‌گوید و آنان را تقبیح می‌کند از اهمیت آن سخن می‌گوید که:

عقل نه جائز و کاهن بود	شاه سر پیغمبر باطن بود
حق به نامش کرد ختم داوری	چون پیمبر شاهی و پیغمبری

زان سبب آیات قرآن بی‌شمار
بهر درک بندگی عقل آفرید
حس بر عقل آمد از پروردگار
به خدائی خدا رب مجید

در مثنوی «کنج انزوا» در مذمت خودنمایی می‌گوید:

آنکه دارد کیمیا سازد نهان
آنکه می‌لافتد بر او کذب است آن

در منظومه «مکافات عمل» (۷۴) از حکایت‌هایی یاد می‌کند که مضمون آن این است که آنچه تو کنی دیگران با تو آن کنند:

الغرض نیک و بد کنی هرکار
هرچه کردی همان به جد بینی
می‌کنی بر خود ای نکو کردار
نیک از نیک و بد ز بد بینی

در «تأثیر عمل» (۷۵) داستان آخوندزاده‌ای را می‌گوید که وقتی سوزنی به مشک سقائی می‌زند و او شاکی می‌شود مرد از زن خود سؤال می‌کند که چرا باید چنین شود، علت چیست؟ او در جواب می‌گوید روزی تو انار عاریت به خانه آوردی و من، حامله بودم، و سوزنی بر آن انارها زده و مکیدم و این است نتیجه کار:

سوزنی گر نمی‌زدی تو به نار
نشدی پاره مشک آن افکار

در «حیله و تزویر» (۷۶) با داستان حق و باطل در زمان داود پیامبر بود مواجهیم که از طریق رساندن دست به زنجیری برای اثبات مدعا صورت می‌گرفت، اما چون مکاری با خدعه حق و باطل را درهم آمیخت داود مأمور شد از آن پس، بی‌نه و شهود جای چنین روشی را بگیرد.

در منظومه «خطاکار» (۷۷) داستان «فرستاده پادشاه هند» را از کتاب خرائج و جرائح قطب راوندی نقل می‌کند که فرستاده چون در طول سفر خیانت می‌کند و

از امام پنهان می‌دارد امام هدیه او را نمی‌پذیرد و او را باز می‌گرداند و خائن توسط پادشاه هند به مجازات می‌رسد.

در «رسوائی» (۷۸) داستان معروف مکر و حيله وزیر سنی بحرینی را باز می‌نماید که چگونه با قالب‌گیری در روی پوست انار نام خلفای سه‌گانه حک می‌شود و آن را دلیل بر حقانیت خود و باطل بودن مذهب شیعی می‌گیرد، و این‌که شیعیان آن دیار برای حل معضل دست به دامان امام زمان علیه‌السلام می‌شوند تا سرانجام توسط علی بن عیسی پاسخ گرفته می‌شود و خطاکار رسوا می‌گردد.

در «بی‌وفا» (۷۹) و بی‌وفائی (۸۰) داستانی دیگر از خیانت و مکر زنان ارائه شده که در اولی زنی به درخواست شوهرش و به دعای حضرت مسیح زنده می‌شود، آنگاه در همین اثنا پسر ملک را می‌بیند و از شوهرش روی برمی‌گرداند و یکسره او را انکار می‌کند. آنگاه دو باره به دعای حضرت مسیح با وضعیت بدتر به حال اول برمی‌گردد. و در دومی بیان می‌کند که چگونه در حادثه حمله افغانه به ایران و قتل‌ها و غارت‌ها زنی شوهر وفادارش به ناگزیر جدا می‌شود و سرانجام در رم با حاکمی ازدواج می‌کند. جوان پاکدل که عاشقانه به دنبال یافتن او بوده پس از مرارت‌ها وقتی زن خود را می‌یابد او اظهار عدم آشنائی می‌کند تا ناگزیر آن جوان با همراهی زن پیشین حاکم که مورد بی‌مهری او قرار گرفته دست به انتقام می‌زنند:

به عکس هم در آن هر دو زن و مرد

وفا و بی‌وفائی بین چه‌ها کرد

نباشد بی‌وفا را رستگاری

مجو در بی‌حقوقی کامکاری

و سرانجام در مثنوی «عدل» داستان خانه پیرزنی را در کنار قصر انوشیروان به نظم می‌کشد که آن زن حاضر نشد خانه‌اش را واگذار کند و انوشیروان هم او را

به این کار مجبور نکرد. و در اشعار «طلب یقین» (۸۲) می‌گوید که اگر می‌خواهی رستگار شوی و کسی بر تو خرده نگیرد پس:

جز علی و تابعین و آل او کیست در عدلش نباشد گفتگو

درک این معنا نکو کن بی‌گراف پیرو اجماع شو در اختلاف

فدایی در مثنوی‌های بعدی تحت عنوان چراغ، عمر جاوید، امثال حکم، قیل و قال، سوخته جان، گنج، طینت و غذای شبه‌ناک نیز مطالب متنوعی را مطرح می‌کند.

نکته قابل توجه این‌که داستان‌هایی که مؤلف هنرمندانه در قالب شعر ریخته می‌تواند برای هنرمندان قابل توجه باشد تا از آن برای تهیه فیلم و یا فیلم‌های کوتاه و یا نمایشنامه استفاده نمایند.

در قصائد فدایی نیز عالی‌ترین مضامین برای توصیف امامان به ویژه حضرت علی به کار گرفته می‌شود. او خود را در موارد عدیده کلب آستان و یا سگ درگاه آنان می‌خواند:

ای دخیل تو یا علی از لطف نظری بر دخیل خویش نظر

کن قیاس سگی فدائی را که به باب شهی گذارد سر

در وصف علی علیه‌السلام قصائد بی‌نظیر، پر محتوا و مشعشعی دارد مثل:

سحر استاد و گردون کند چون مسمار پروین را

به سقف گنبد فیروزه دو گل میخ زرین را

جمال یوسف مصر از چه کنعان شدی ظاهر

بر آمد کیل زر از بار بیرون ابن یامین را

که در آن هم از استعارات زیبا استفاده می‌کند و هم به حوادث تاریخی اشاره می‌نماید. قصائد عمدتاً در وصف پیامبر و علی علیهما السلام است. نام قصائد

عبارتند از: وصف علی (۱) شجاعت علی (۲)، عاج بلور (۳) که در وصف بارگاه حضرت علی است، عاشق مولا (۴)، شه لافتی (۵)، اسدالله غالب (۶)، باب علم (امام المتقین (۷)، شیر خدا (۸)، کلام الله ناطق (۹)، عظمت علی (۱۰)، سرور فتح که در باره فتحعلیشاه است (۱۱)، تلاش بیهوده (۱۲)، وصف شیر خدا (۱۳)، شب‌های تاریک (۱۴)، علم بی‌عمل (۱۵)، چرخ جفاکار (۱۶)، که باز در وصف علی علیه السلام است، بهار طبیعت و بهار ولایت (۱۷)، در شأن حضرت علی، امام حسن مجتبی و عبد العظیم حسنی (۱۸)، بدرالمنیر به زبان عربی در وصف چهارده معصوم (۲۰)، شأن پیامبر (۲۱)، قصیده بادام و شکر (۲۲)، باز در وصف پیامبر، آستانه سهل بن علی در وصف امامزاده‌ای در آستانه زادگاه ناظم (۲۴)، عاج بلور در شأن علی علیه السلام (۲۵)، لافتی (۲۶)، خاتم الانبیاء (۲۷)، وصف مولا (۲۸)، جان جهان و جهان جان، علی (۲۹)، می‌الست باز در توصیف علی علیه السلام، انتخاب (۳۱)، همینطور، مبتکر عشق (۳۲)، نصیحت (۳۳)، ارض کربلا (۳۴)، افسوس، نصیحت (۳۵)، باد نوروزی (و آفتاب و آسمان (۳۶)، در نصیحت. ملاحظه می‌شود که عموم قصائد همچون مثنوی‌ها در توصیف و تمجید امام اول امیر مومنان، علی علیه السلام است. او در هر جا که توانسته از علی و اوصاف او یاد، و با استفاده از آیات و روایات او را وصف کرده است.

او در ارادتش به حضرت علی علیه السلام بسیار شبیه ملاحسن کاشی شاعر قرن ۷-۸ هجری است. او هم قصائدش عمدتاً در وصف مولای متقیان است و آنقدر نسبت به آن حضرت ارادت دارد که باور ندارد کسی حلال‌زاده باشد و در عین حال با آن حضرت مخالف باشد. ملاحسن کاشی (۱۳۸۸، ۲۵) هم شعری به این مضمون دارد:

هرآن کس را که مادر پارسا نیست

هوای مرتضی دانی که را نیست؟

اگر اصلش درست و پاک باشد
دلش را میل با پاکان چرا نیست؟
خطای مادر اندر وی اثر کرد
صوابست اینکه می‌گویم خطانیت

و حاج ملا اسماعیل می‌گوید:

تکذیب عجب بین تو از قوم عنید
بر میثم و بر حبیب و تصدیق رشید
غیر از ولد الزنا ز اسرار علی
تکذیب کند کسی که آنرا که شنید

در ترجیع بندها در چهارده قسمت پس از حمد و ثنای خدای بزرگ از یکایک
چهارده معصوم با عباراتی شیرین و نغز یاد می‌کند. او با ذوق شاعرانه خود و با
عنایت به شور و عشقی که به ائمه دارد در ترجیع‌بند چهارده معصوم به سادگی
و در قالب هفده ترجیع‌بند با عبارات گوناگون آن‌ها را ستوده و ارادت و
اخلاص خود را به آنان نمایانده و به آنان التجا آورده است و در پایان هر یک
می‌آورد که:

ندارم روشنی در ظلمت گور
به جز نور تو و این چهارده نور

در ترجیع‌بند دیگری تحت عنوان ولای علی باز در دوازده قسمت با عبارات
متفاوت که نشان از تبخّر وی در سرودن شعر دارد از شأن علی می‌گوید.

ترجیع‌بند دیگری در وصف علی است که در پایان هر قسمت می‌گوید
در روز حشر نزد خدای تو یا علی
ما را بود امید ولای تو یا علی

در ترجیع‌بند سوم هم تحت عنوان اعتراف از خدای خود با استشفاع به یکایک
چهارده معصوم تقاضای بخشش می‌کند و این که چگونه یک فرد موحد باید جز
به خدا به کس دیگر توجه نداشته باشد.

این بود ورد ما گه و بیگاه
و حده لا اله الا الله

در ترکیب بندها و مسمط نیز، مؤلف صحنه شورانگیزی را به منصفه ظهور می‌رساند و سرانجام غزل هاست که بخش عمده و تقریباً نیمی از کتاب را شامل می‌شود.

از ویژگی‌های دیگری که می‌توان به اختصار بیان کرد این است که او عالمی جامع‌الشرائط است به همه مسائل عقیدتی در اشعار خود توجه کامل دارد. او هم به مسائل کلامی، به قبر و قیامت و معاد و شفاعت می‌پردازد، و هم به مسائل اخلاقی، و در آنها از پدر و مادر و معلم و قوم و خویش یاد می‌کند، و هم مسائل اجتماعی را مد نظر دارد. همچنین او به عالم ذر و فطرت و طینت و در عین حال به مسائل علمی و ویژگی‌های آن مثل اعضا و جوارح انسان می‌پردازد و در عین حال به مسائل تاریخی مثل تاریخ انبیا و امامان با رعایت همه ظرائف ادبی و ادبیات و نیز به صناعات و ظرائف ادبی توجه دارد. او وقتی نام استادان خود را می‌برد آنچنان با القاب ذکر می‌کند که کمتر سابقه دارد.

و در نصیحت ید طولائی دارد و اشعار او سراسر وعظ و نصیحت است مثل:

گر رحم به جان خود نداری	داری چه امید رحم باری
ققنس صفت از درون خود سوز	کن سازصفیر آتش افروز
سرخوش شو و بال و پر به هم‌زن	در خرمن خویش آتش افکن

آیت‌الله ملا اسماعیل فدائی در مذمت نفس تا توانسته است کوشیده و اشعار گوناگونی را به رشته نظم در آورده است، مانند:

تو را در ترک لذات است لذات	مجولذات خود در مستلذات
عروس دهر شوهرکش به یک‌نفس	وفا کی کرد کی هیهات هیهات

در مورد ریا که آن را سخت دشمن می‌دارد می‌گوید:

زاهد خداست بیزار از این عبادت ما
کی کرد رفع تکلیف اصل برائت ما

غیر از ریا نباشد این زهد و طاعت ما
حجت تمام کردند این بحث مجتهد را

یا در مورد زهد و پرهیز از قیل و قال مدرسه جنین می‌سراید:

نه من قصر مقرنس جویم و صرح ممرّد را

نه من جویم جمان و نه همت عقبان و عسجد را

مخاطب‌شناسی یکی از توصیه‌های اوست. در این مورد گوید:

هرکسی دارد زبان خویش دوست

هرکسی را اصطلاح خودنکوست

واعظان از بر کنند اخبار را

مفتیان بر هم زنند آثار را

باحثان جویند بحث اوراق را

عارفان عبرت کنند آفاق را

تا گردد بر زبان خود مجاب

هرکه را کن بر زبان خود خطاب

و در مسائل تربیتی گوید:

نفس را ای مرد دانا در جهان

عقل آب دان و طبیعت زوجه دان

زوجه را آموخت می‌باید ادب

کرد باید تا توان خدمت ز آب

زن که راضی نیست می‌گیرد طلاق

آب که راضی نیست گردی تو عاق

توصیه‌هایی برای خواندن اشعار

شاعر ما همه‌جور شعر دارد. از اشعار آسان و عوام فهم تا اشعار بسیار مشکل که هم حاوی لغات دیرآشنا و یا حتی ناآشنا است. همچنین اشعار او مملوّ از اشارات و یا تصریحات به حوادث تاریخی و مضامین دینی است. از صناعات ادبی هم فراوان استفاده نموده و اشعار وی حاوی تشبیهات، استعارات، جناس‌ها، لفّ و نشر مرتب و معکوس و مانند آن است. بنابراین، قرائت درست و فهم

دقیق این اشعار نیاز به صبر و حوصله دارد. اینجانب پس از ده‌ها بار که آن‌ها را خوانده‌ام و به قصد تصحیح آن‌ها را مرور نموده‌ام هر بار دیگر که می‌خوانمش به نکته‌هایی جدید دست پیدا می‌کنم:

طریقه تصحیح و کارهایی که من کرده‌ام

در تصحیح این کتاب که به طریق قیاسی انجام شده است و حدود بیش از چهار سال طول کشیده است رنج فراوان برده‌ام. در آغاز دستخط‌هایی را از خانم مهناز فدائی فرزند مرحوم علی‌خان فدائی دریافت کردم آن‌ها را همه به تایپ سپردم. آنگاه آن را با نسخه الف که مربوط به مسجد اعظم قم بود مقابله کردم. سپس نسخه‌های دیگر که یکی پس از دیگری به دستم رسید (توصیف آن‌ها در پی خواهد آمد) نیز مقابله نمودم. در آغاز و اواسط کار تصمیم داشتم مشخص کنم که چه بیت‌هایی در چه نسخه‌هایی هست و یا نیست، اما به دلیل تعذر این مسئله از آن صرف‌نظر کردم و تصمیم گرفتم که همه کاستی‌های نسخه را با اضافات بعضی دیگر جبران کنم. کارهایی که انجام شده عبارتند از:

۱- جابجائی پاره‌ای از اشعار بر حسب مثنوی، قصائد، غزلیات، قطعه، رباعی، مراثی و نوحه‌ها. بدین معنا که اگرچه دراکثر نسخه‌ها ابتدا مثنویات، سپس قصائد و غزلیات بود، ولی گاه این ترتیب به هم خورده بود و لذا بنا به تعاریف موجود در باره قالب‌های شعری آن‌ها را مرتب و درجای خود قرار دادم. در غزلیات سعی شد تا حداکثر بیست بیت بیشتر نباشد و چنانچه بیشتر شد آن‌ها را به قصائد افزودم. در اغلب نسخه‌ها قبل از شروع غزلیات که درواقع بخش دو کتاب دیوان است دو بیت به رنگ شنگرف به شرح زیر آمده است:

الف:

به آن نامی کنم عنوان نامه در پیام تو

که از وی کم کنم هر حرف باشد باز نام تو

که در حاشیه یکی از نسخه‌ها در کنار این شعر نوشته است:

این شعر اشاره به کلمه مبارکه جلاله دارد که لفظ *الله* است و از اکثر علما نقل شده است که آن است اسم اعظم حق سبحانه و تعالی و بر این مدعی دلایل و براهین بسیار اقامه نموده‌اند، از جمله آن‌که این اسم را خصوصیتی است که در هیچ اسم دیگر یافت نمی‌شود و آن این است هر حرفی را از آن اسقاط کنی آنچه باقی می‌ماند صفتی باشد از صفات جلاله؛ مثلاً همزه را اسقاط نمائی *الله* باقی می‌ماند و آن از جمله صفات الهی است که و *الله* ملک السموات و الارض و *الله* خزائن السموات و الارض و اگر لام را حذف کنی له باقی می‌ماند و آن نیز از جمله صفات الهی است که و له ملک السموات و الارض و له الخلق و الامر و اگر لام ثانی را حذف کنی هو باقی بماند و آن نیز از صفات الهی است که *قل هو الله احد؛ هو الحی القيوم، لا اله الا هو یحیی و یمیت* و مثل این خاصیت در هیچ اسم از اسماء *الله* تعالی نیست. منه وفقه *الله* تعالی.

ب. بیت دوم:

بنویس اول این نامه فدائی به سرنج

اشک خون زینت غم‌نامه بود هجران را

که این هر دو بیت از آنجا که در سر جای خود آمده است از اینجا حذف

گردید.

۲. نامگذاری اکثر قصائد و مثنوی‌ها، و مخصوصاً غزل‌ها به جز آن‌هایی که مؤلف و یا کاتبان در نسخه‌های متعدد برای آن‌ها نام انتخاب نموده بودند، زیرا مصحح چنین فکر می‌کند که این نامگذاری ابزار دیگری برای یافتن اشعار است، ضمن این‌که تقریباً حاکی از مضمون و محتوای غزل نیز هست. هم‌چنین ابیات همه اشعار از مثنوی تا قصائد و غزلیات و حتی نوحه‌ها و ...

شماره گذاری شد تا کار مراجعه کنندگان و به ویژه محققان بعدی آسان شود.

۳. مرتب کردن قصائد و غزلیات بر حسب قوافی و ردیف‌ها در حد امکان و جابجائی بعضی از آنها که البته تعداد آن زیاد نیست. عناوین عربی هم به فارسی ترجمه شد و ترجمه فارسی بر عربی مقدم گردید تا در فهرست مندرجات برای بازیابی توسط استفاده‌کنندگان آسان‌تر باشد.

۴. تصحیح پاره‌ای از لغات مشکل با مراجعه به نسخ متعدد و استفاده از کتب لغت و امثال و مانند آن. دو نمونه از این لغات مشکل گفتنی است:

اولی، دو بیت اول غزل:

انجد من رأی حُضن مثل است

منزل عشق اولش جبل است

دل یقین کز خَدَن به وجد آید

چون نسیم حضا ز نجد آید

که معنای آن این است که عشق با سختی است و اولین منزل آن بیتوته در کوه است و هرکه حُضن را از نجد ببیند گوئی توفیق یافته است. وقتی نسیم صبا (حضا) از نجد بر خیزد گوئی دل از دوستی (خدن) به وجد آمده است.

که انجد من رأی حُضن مَثَل است و تتبع به کمک شیخ نصیر نجفی در موسسه آل البیت در مشهد مقدس انجام پذیرفت که با تحقیق در امثال میدانی یافت شد و انجد یعنی بلغ نجداً من رأی هذا الجبل: يُضرب فی الدلیل علی شیء، ای ظهر حصول المراد و قربه.

دوم:

کان اعذب بالزبد بالنرسیان

طعم ذکر دوستان در کام جان

کان اعذب بالزبد بالنرسیان، مثلاً لما یستطاب، هو نوع من الثمر، معنای آن این است طعم یاد دوستان در کام جان از روغن با نرسیان که نوعی ثمر است شیرین تر است.

۵. حذف تعداد اندکی از واژه‌هایی که ممکن بود موجب اختلاف شود و در عوض به جای آن‌ها نقطه گذارده شد.

۶. جابجائی ابیاتی که حاوی تخلص فدائی بود به آخرین بخش مثنوی، قصیده و یا غزل. در این مورد هدف این بود که با در آخر قرار گرفتن تخلص نظمی به اشعار داده شود.

۷. الفبائی کردن ترجیع بندها و ترکیب بندها بر حسب قافیه آن‌ها.

۸. استفاده از حواشی بعضی نسخ که در توضیح بعضی لغات و یا اصطلاحات کارساز بود. مثلاً در بیت:
فکر برزخ کن و یاد ستون دین آر

طسمئوس این همه و قترس و هم قتس است

که توضیح سه واژه طسمئوس، قتس و قترس در واژه‌نامه آمده است.

۹. با آن‌که در مرثیاتی انواع قالب‌های شعری از مثنوی قصیده، غزل، ترجیع‌بند وجود داشت ولی به لحاظ اهمیت آن سعی شد که همه را یکجا در بخش مرثیاتی و نوحه قرار دهم تا دسترسی برای علاقمندان به این نوع اشعار آسان‌تر باشد.

۱۰. در عین حال پاره‌ای از اصطلاحات و آخرین قطعه از غزل به دلیل دشواری همچنان جزو مشکلات کار باقی ماند که مصحح با همه تلاشی که نمود از حل آن عاجز ماند این‌ها عبارتند از:

گر فشارش رسم شیر است آشکار بنده‌پرور یعنی این پروردگار

داد ز انگشت وز دگر آب زلال	تمرش از انگشت و دیگر ذو الجلال
گردی عین حبر گرچه زمزمی	گر به قرآن بغی ورزیدی همی
این نه درویشی و نه ابدالی	معنی اهل دانش است عالی
نیست ممزار هفت پشتش پاک	نطفه خود نکو کن استدراک
رسد دست وامانده بر کوائب	ندارم رکابی مگر از تو راکب
گوارا چو امواج دارالسلام	کند چته جا بر نمی ز آب پاش
کسی چون زاد آکلته الذنابی	شد آمرزاد تو چون بنت اسد را
برون زین نامی و حسی و ناطق دید مقصد را	به کلی آلهی؟؟ کرد حاصل آن که اطمینان
اولیا را کی گریز است از بلا	بی تمنا از تو کدام مزن
اندر طلب فحل و ضراب است لیضرب	چون عایره شاه منافق به دو گله
رمزی از عشقت اگر آرم به لب	سادگان ترسم شوند پر اس
گردش چرخ است این ناعور نیست	گردشی کم کابش آید شش مست ^{۱۱}
یا ابر شد و شمس به بست عاقله ^{۱۳} امروز	گرد رخ تو گردد ^{۱۲} و ز غم دیده چو ابرم
حق باش و ضرار و ام فروه	یک مرئه و مرء و مرو و مروه

۱۱. تهیه لغت‌نامه مفصل که با توجه به گستردگی و غرابت بسیاری از آن‌ها کار دشواری بود. در عین حال این لغت‌نامه در عین جامعیت باز گزینشی است و ممکن است لغات دیگری باشد که نیاز به معنا داشته باشد.

۱۱. ب، م: مهست؛ و: مراست

۱۲. ح: گرد

۱۳. ح: قافله

۱۲. تهیه فهرس آیات روایات، حکایات بکار رفته در این دیوان و به ویژه نمایه‌ها راهنماهایی هستند که به کار می‌آیند.

۱۳. در عین حال اینجانب به ناتوانی خود در این کار اعتراف می‌کنم و علی‌رغم تلاش بسیار باز برخی اصطلاحات و عبارات هنوز نیاز به دقت بیشتری دارد و این غیر از تفسیر و توضیحاتی است که باید توسط محققان انجام شود. امید است که هم نکته سنجان بر من ببخشایند و هم از راهنمایی دریغ نکنند.

محل زندگی و سفرهای ناظم

مؤلف دارای القاب آستانه‌ای، برجی و کزازی است لذا لازم است این مناطق که در استان مرکزی فعلی و به ویژه شهر اراک است توضیحاتی آورده شود. او در برج زاده شد و برج از قرای آستانه است. بنا به گفته ابراهیم دهگان (۱۳۸۶، ج. اول، ۱۴۹) در تاریخ اراک در حدود عراق عجم سه محل به نام کرج معروف است که اولی آن کرج ابودلف است که اکنون آستانه فعلی در نزدیکی شازند به جای آن است.

و باز گوید که اراک فعلی به چند ناحیه تقسیم می‌شود که عبارتند از نواحی کزاز، سربند و جاپلق (دهگان، ج. اول، ۶۶)

از تواریخی که راجع به آستانه است به نقل از سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار به ولایات عراق عجم (ناصرالدین قاجار، ۱۳۸۷، ۷۶-۷۳) است:

قدیم‌تر از آستانه شهر سه سوک بوده است. لکن علمای جغرافیای قدیم بنای شهری موسوم به کرج را به ابودلف عجلی عباسی نسبت می‌دهند. مثل این‌که صاحب معجم البدان شرحی در این خصوص نوشته است که ما آن را عینا می‌نویسیم. کرج شهری است واقع در وسط راه همدان و اصفهان، اما نزدیکتر به اصفهان و ناحیه

مخصوصی را تشکیل می‌دهد. بانی این شهر قاسم بن عیسی عجلی است که این شهر را بنا کرده و در آنجا مسکن اختیار نمود (ناصرالدین قاجار، ۱۳۸۷ به نقل از معجم البلدان ج. ۷. ص. ۲۳۰)

راسبند که اسم کوه شمالی آستانه است و جنوبی جلگه کراز. صاحب معجم البلدان راسمند ضبط می‌کند و می‌نویسد کوهی است نزدیک کرج (۱۳۸۷، ۲۲۵). صاحب نزهه القوب حمد الله مستوفی می‌نگارد کرج. کره‌رود از اقلیم چهارم، طولش... و عرضش... ابودلف عجلی به عهد هارون الرشید ساخته است و کوه راسمند در طرف شمال آنجا است. و در پای آن کوه چشمه سخت بزرگی است که او را چشمه کیخسرو خوانند و مرغزاری طویل و عریض دارد شش فرسنگ در سه فرسنگ که او را مرغزار گیتو خوانند (ناصرالدین قاجار، ۱۳۸۷ به نقل از نزهه القلوب، ۷۶).

و همچنین گفته است آستانه:

از بلوکات عراق، هم اسم آبادی مخصوص و هم اسم چندین قریه است که تشکیل یک بلوک را می‌دهد. . . در میان خود اهالی آستانه، بلکه در تمام عراقیان، اسم قدیم آستانه را شهر سه سوک می‌نامند. وجه تسمیه که از آنها سؤال شده گفتند چون این شهر قدیمی بوده در جلگه واقع شده که سه مدخل بیشتر نداشته است و اطرافش را کوه احاطه کرده؛ یک مدخل مابین شمال و شرق است که معروف به در بند آستانه و ازنا و ادريس آباد است. در بند دیگر که در جنوب شرقی واقع شده در بند قاقان و یا قاقون است که به طرف جاپلق می‌رود و در بند دیگر که در شمال غربی واقع شده مشهور به در بند سرهران و کتیران است که به طرف ملایر و بروجرد می‌رود. و سوک یا سُک اگرچه در لغت فارسی به معنی در بند یا مدخل و یا زاویه دیده و یا شنیده شده اما باصطلاح عوام الناس به معنای گوشه است (ناصرالدین شاه، ۱۳۸۷، ۲۰۹) دهاتی که اطراف آستانه است بیش از ده تاست که از بین آنها قریه برج است که ملکی ورثه حاجی ملا اسماعیل است.

برج:

به گفته ابراهیم دهگان:

برج که در لغت به معنای محل بلند و مرتفع است شهری بوده است از راه فریدن بین اصفهان و کرج، اصطخری در المسالک، ضمن راهها، می‌گوید از بروجرد تا کرج ده فرسنگ و از کرج تا برج دوازده فرسخ و از برج تا خوسنجان (خونجان به نقل ابن حوقل) یک منزل است. . . بنابراین به طور ظن قوی برج شهرکی بوده در حدود بروجرد فعلی. و از جمله فضلاء منسوب به آن محمد بن حسن ادیب اصفهانی متوفی به سال ۴۴۸ است که از مجتهدین به نام بوده است.

وی اضافه می‌کند:

در اطراف اراک چند دیه به نام برج اکنون موجود است که به سمت جنوب می‌رود و مرحوم حاج ملا اسماعیل یکی از دانشمندان آنجا بوده.

کراز:

کراز از توابع اراک در طرف جنوب شهر واقع شده است این ناحیه کوهستانی و آب و هوایش در زمستان سرد و منشأ رود پر برکت شرا یا قره سو است. (دهگان، ج. اول، ۱۷۲).

جالب است که در این کتاب از مفاخر کراز در دوران اخیر از آخوند ملا عباسعلی کزازی یاد می‌کند که فامیل آن دانشمند در حومه اراک و سرزمین کرمانشاهان زندگانی می‌کنند. گوئی کزازی‌های کرمانشاهان از این ناحیه برخاسته‌اند.

انتساب به میرزای قمی^{۱۱} (دهگان، ۱۳۸۶، ج. اول، ۱۸۲):

چاپلق که فعلاً یکی از توابع بروجرد و مرکز آن الیگودرز است سابقاً جزو شهرستان اراک بوده و اکنون هم بیشتر املاک چاپلق متعلق به مالکین اراک و سر و کار ساکنین آن ناحیه اکثراً با شهرستان اراک است.

از افتخارات چاپلق در قرون اخیر این است که یک تن از مفاخر علم و زهد یعنی مرحوم میرزا ابوالقاسم معروف به میرزای قمی را در دامن خود پرورانده است. آنچه

مسلم است این است که میرزای قمی استاد مولف بوده است ولی به دلیل تفاوت سنی بیش از سی سال نام وی در شمار شاگردان میرزا ذکر نشده است.

مشخصات نسخه‌ها

قبل از این که راجع به مشخصات نسخه بگویم باید متذکر شوم که در بعضی نسخ توضیحات بسیار مفید وجود داشت که مصحح را در بازگشائی بعضی معضلات یاری داد. این‌ها اگرچه زیاد نبودند ولی بعضی‌ها به راستی منحصر به فرد بودند که اگر آن توضیحات نبود هرگز شاید آن رمز گشوده نمی‌شد. یکی از آن نمونه‌ها این است که در ذیل این :

فکر برزخ کن و یاد ستون دین آر

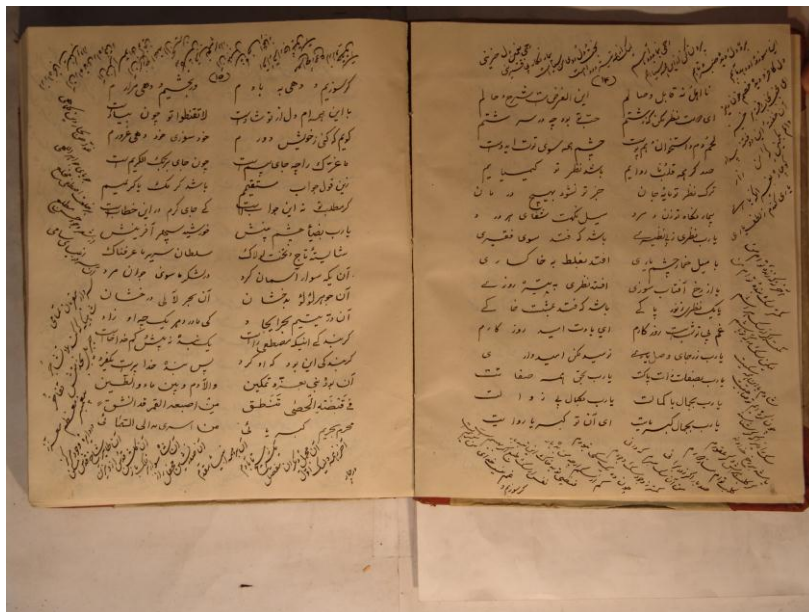
طسمئوس این همه و قنترس و هم قتساست

که سه واژه طسمئوس، قتس و قنترس (توضیح آن در واژه‌نامه آمده است) از ابتکارات شاعر در تعلیم مسائل فقهی است. به این معنا که گاه انسان بعضی مسائل را برای آن که بهتر یاد بگیرد و به خاطر بسپارد و به ویژه برای طلبه‌ها و محصلان با حرف اول اصطلاحات، کلمه‌ای می‌سازد تا یادگیری آن آسان شود. به این معنی که حرف اول آن‌ها را می‌گیرد و سر هم می‌کند. این روشی است که در دنیای امروز هم تحت عنوان آغازه‌ها از آن به وفور استفاده می‌شود. توضیحات نسخه در حاشیه برای سه واژه: طسمئوق، قتس و قنترس در لغتنامه آخر این کتاب آمده است.

نسخه‌های مورد استفاده در این تصحیح

نسخه الف: نسخه شماره ۴۶۸ و شماره عمومی ۹۶۹۹ و به تاریخ ۱۳۴۲/۹/۲۰، موجود در کتابخانه مسجد اعظم قم به خط نستعلیق، دارای حواشی، جلد چرمی، که کتابت آن توسط علی‌اکبر احمدی در سال ۱۳۳۶ قمری انجام شده است. آغاز: «یا من بالعلم یشرح الصدر شروع». ظاهراً افتادگی ندارد. در حواشی آن هم اشعاری نوشته شده در ۴۰۶ صفحه است. دارای رکابه و در پایان:

بزن به دامن مملوح چنگ ای عاصی
 که تا به چنگ به دامن بری زر و درهم
 و شرح حال مختصری از مؤلف که قبلاً ذکر آن رفت و در اغلب نسخه‌ها موجود است در این نسخه هم آمده.



نسخه ب: به شماره ۶۱۳۴ مربوط به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره کتاب ۶۱۳۴، تاریخ فیلمبرداری ۱۳۸۷/۱۱/۲۷ است. تاریخ کتابت قرن ۱۳. جلد بخش‌بندی آن مانند نسخه‌های دیگر به ترتیب قصیده، ترجیع بند و غزل به ترتیب حروف تهجی است با یک نسب نامه منظوم که مؤلف از خود و تاریخ ۱۲۳۷ یاد کرده است. خط نستعلیق کاغذ رنگی ۲۳۵ برگ ۲۰ در ۱۳. جلد تریاکی

لایی. ربعی

آغاز: هو المعین، لراقمه: المقدمه مناجات نسبت الکائنات الی الواجب: یا من بالعلم یشرح الصدر.

انجام:

جستم ز حق که راه عشق است خواندم به حق که نام یار است

خط نسخ و عناوین و گوشواره‌ها با خط شنگرف کاغذ معمولی دارای لکه و رکابه.



نسخه ج: این نسخه مربوط به کتابخانه آیت الله گلپایگانی است با شماره ۸۷/۱۳

تاریخ تصویر برداری ۱۶/۳/۸۸

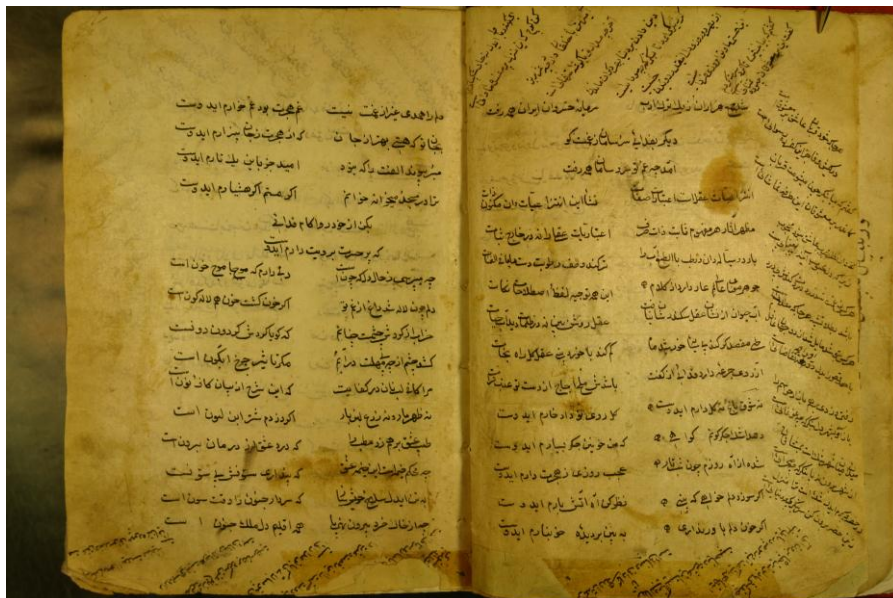
اصل نسخه از صفحه ۷ شروع می شود و صفحات قبل بخشی از منظومه مربوط به امام چهارم در کاغذی کبود رنگ و با خطی دیگر به این مجموعه چسبانده شده است. در دو سه صفحه آغازین با کاغذی به رنگ کبود شرح حالی از مؤلف همانند سایر نسخه ها آمده و حاشیه نویسان صفحه در باره صرف و نحو عربی آورده اند. گوئی این قسمت بعدا به این نسخه اضافه شده است. آنگاه شروع آن با یا من بالعلم یشرح الصدر است و افتادگی ندارد.

انجام:

هزار و دویست و سی و هشت شد، فدائی ز شهزاد تاریخ جنگ.

تعداد صفحات: ۴۴۲ صفحه و ۲۲۱ ورق. دارای رکابه کاغذ وصالی شده. خط نسخ. عناوین شنگرف. دارای خط خوردگی و حاشیه نویسی در بعضی صفحات. کاغذ به رنگ زرد و گویا فرنگی، دارای لکه‌های قهوه‌ای، جلد چرمی قرمز رنگ و ساده.

این نسخه که ظاهراً از قدیمی‌ترین نسخه‌ها است و در زمان مؤلف نوشته شده است در آغاز آن پس از مقدمه بعد از تعدادی از کتاب‌های مؤلف کاتب گوید: *وقفه الله لمراضیه و حفظه من شر الشیطان و حاسدیه و اعادیه*. کتبه العبد الفقیر بعد اتمام اصل کتاب و نسخ متعدده منه قبل هذا محمد کاظم بن نوروز علی فی تاریخ دوازدهم صفر ۱۲۴۶. مضافاً این‌که در این نسخه مرثی و نوحه‌ها نیست. به خط نسخ و عناوین با شنگرف و دارای حاشیه به خط نستعلیق. کاغذ دارای وصالی.



ن د: نسخه‌ای به شماره ۲۷۸۶ اندازه: ۱۱در ۱۷/۵ وجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. در سه صفحه اول خط نستعلیق عنوان و نشان شنگرف و بقیه خط نسخ بد خط از صفحه ۴ با قصیده ای از مولف شروع می شود.

تعداد اوراق ۷۳. در آخر ورق ۴۸ صفحه ۸۰ کتاب که با شعر با قافیه چه سود خاتمه می یابد. تاریخ ۱۲۵۹ آمده است. از صفحه ۸۰ بعد مربوط به مطالب دیگر است.

در صفحات اولیه اشعاری از اخضر به خط خود او است و در صفحه ۴ شعری است از باقر اصفهانی. بقیه اشعار از فدایی است که البته گزیده اشعار اوست. در صفحه ۴۹ از قول مؤلف آمده است که او ۱۵۰ کتاب خوانده است.

آغاز: یا رب به ضیاء چشم بینش،

انجام: تخم را در شوره پاشیدن چه سود آهن سرد است کوبیدن چه سود

در مقدمه کتاب به فارسی توصیفاتی از کتاب و نویسنده آن است بدین مضمون: دیوان اشعار و آثار فدائی کزازی نسخه منحصر به فرد، این گوهر مجهول القدر و الماس پیچیده در پلاس آثار طبع قادر و وقاد و قریحه توانای شاعری است گمنام موسوم به فدائی کزازی. در این دیوان که نمونه و اثر قریحه یک شاعر عالم و فاضل است انواع شعر و اصناف نظم از قطعه، قصیده، غزل، رباعی و مثنوی دیده می شود. و بسی مورد شگفت است که این شاعر گمنام مانده حتی در تذکره‌ها نیز نامی از او نیست. و آنچه از این مجموعه بر می آید فدائی اهل کزاز بوده و در ص ۵۹ (مربوط به همین نسخه) سطر ۲۰ می گوید: همچون فدائی نکته دان در صفحه کزاز کو. و سال تقریبی حیات و اوان زندگانش در سنوات هزار و دوست و چهل و یک هجری بوده که از این شعر بر می آید در قصیده موسوم به بهارستان در انتظار ظهور غایب امام قائم:

چهل و یک بعد دوست و هزار.

داد فراق تو به ما بس که طول شد

خود این مجموعه به سال ۱۲۵۹ نوشته شده و محتمل است به خط خود شاعر باشد. فدائی دارای فضل بی‌منتها و متصف به زهد و تقوی و در احاطه به علوم شرعیه و احادیث و اخبار، ذوالید و از ترشحات طبعش همچو مستفاد می‌شود. در قصیده معنون به فی الیأس و الندامه (که در این کتاب به درد دل عارف نامیده شده) که مطلعش این است:

شد آخر درس و بحث و علم ما باز همان در بحث آغازیم آغاز.

در آرزوی علم الهی و لدنی و افاضه از حضرت باری و بی‌ثمر بودن علوم معمولی کتبی را خوانده و دیده احصا و تعداد می‌نماید و قریب ۱۵۰ کتاب را شمار نموده است. و منظومه بسیار مفید و جامعی است برای تمام کتب معموله درسی.

گذشته از فدائی در صفحات اول کتاب اثر و خط شاعر دیگری است موسوم به اخضر به خط خود شاعر تحت عنوان لکاتبه و از شاعر دیگری نیز به نام باقر اصفهانی اشعاری در صفحه ۴ هست. ادامه کتاب نثری است در مورد وقایع الایام از مجلسی. در ورق ۷۱ در حاشیه تاریخ وفات تعدادی افراد مشهور از رجال سیاسی و یا علمی تا آن زمان آمده است.



نسخه ه: آخرین نسخه‌ای که به دستم رسید و من نام آن را نسخه ه گذاشتم و چون در جایی این نسخه ثبت نشده لازم دیدم که شرح مفصل‌تری در باره آن بنویسم. این نسخه مربوط به آقای محمدحسن خزاعی است که با آن که در آخرین لحظات بدستم رسید ولی بسیار نافع بود.

ویژگی نسخه: کاغذ فرنگی (آهار مهره) خط نستعلیق زیبا تقریباً همه یک جور، خط خوردگی در بعضی جاها، جلد پارچه‌ای در بعضی جاها خوردگی و سوراخ، عطف چرمی و دارای رکابه. آغاز یک صفحه افتادگی دارد و با «ای از تو کواکب و ثوابت» شروع می‌شود. دارای رکابه. حاشیه نویسانی لغاتی را از کتب لغت نوشته‌اند (مجمع البحرین و قاموس). بعضی از مالکان هم خاطرات

خود را بیشتر حاوی گرانی به ویژه در آخر بخش مثنویات نوشته‌اند و شکلی هم ترسیم و از جنگ روس، کره و آمریکا یاد کرده‌اند.

بخش دوم (غزلیات) همانند همه نسخه‌ها به خط شنگرف با بیت زیر شروع می‌شود:

به آن نامی کنم عنوان نامه در پیام تو که از وی کم‌کنم هر رف باشد باز هم نام تو

آخر بخش اول این انجامه آمده است:

قد تمت کتاب دیوان المناجات و احادیث المعجزات للائمه الاطهار و المدائح و القصائد فی مدحهم علیهم السلام و يتلوه کتاب الغزلیات تصنیف العالم العامل و الفاضل الكامل بحر العلوم و بین العلما كالقمر من النجوم صاحب التصنیفات القیمه الفقهیه و الاصولیه و الرجالیه و الکلامیه المجتهد الاجل الجلیل الحاج ملا محمد اسماعیل المتخلص بالفدائی الكزازی اعلى الله مقامه و زید؟ التاريخ و قد وقع الفراغ من تحریر هذا الكتاب المستطاب فی يوم الاربعاء سابع و عشرين من شهر رمضان المبارك سنه اربع و سبعین بعد الف و المائین من الهجره النبویه علیه الصلوه و السلام. اللهم اغفر لمصنفه و لکاتبه و لمن ذکرهما عند... بالخیر و الفاتحه بحق محمد و آله الصلوه.

در آخر بخش دوم هم چنین آمده:

خصوص من که فدائی ز بهر ویم کمین عبد عزایشه مالال ویم

قد تم دیوان الشعر من تصنیفات العالم العامل و الفاضل زیده المحققین و قدوه المدققین رئیس المجتهدین و خیر الراشدین استاد الكل كهف الحاج و المعتمرین استادنا و مولانا المتخلص بالفدائی المسمى بالحاج ملا محمد اسماعیل اعلى الله مقامه و رفع الله فی الخلد مقامه و زید اکرامه. قد وقع الفتها التحریر و التسوید فی ليله ثامن و عشرين من شهر ربيع الثانى فى سنه اربع و سبعین و مائین بعد الالف (۱۲۷۴) من الهجره النبویه علیه و على آله السلام و صلوه و تحیه.

نسخه و: مربوط به کتابخانه آیت الله مرعشی

این نسخه مربوط به کتابخانه آیت الله مرعشی است و ظاهراً با تاریخ نسخه ج. هم تاریخ که قدیمی ترین نسخه است. صفحات آن رنگی است. کاغذ آن بخشی فرنگی و تعداد زیادی از آن‌ها به رنگ آبی و یا قرمز است.

در قبل از شروع اشعار در داخل کتاب در دو صفحه مقابل که هر دو با بسم الله شروع شده در اولی نوشته شده: الحمد لله الواهب المنان بالعلم و البرهان فی کل حین من الاحیان... .

و در صفحه روبرو:

هذا الكتاب کلیات الشعر من منظومات العالم المحقق المدقق افضل المحققین و اکمل المدققین المجتهد الاجل الافضل الاعلم الاکمل الافخم مجدد الاثار و مروج الاخبار المجدد فی رأس المائة الثالثه من بعد الالف من الطائفه الامامیه و المذهب الجعفریه...

در پایان:

کتبه العبد الفقیر بعد اتمام اصل الكتاب و نسخ متعدده محمدکاظم بن نوروز علی منه قبل هذا فی تاریخ شهر ذی القعدة سنه ۱۲۴۶

و در زیر آن ۵ مهر دارد. تعداد صفحات: ۲۱۵ ص. و صالی دارد

صفحه اول: لراقمه المقدمه مناجات نسبت الکائنات الی الواجب بالذات. خط شنگرف (قرمز).

خط نسخ، دارای رکابه، دارای حاشیه از اشعار جا افتاده به خط نستعلیق و نسخ.

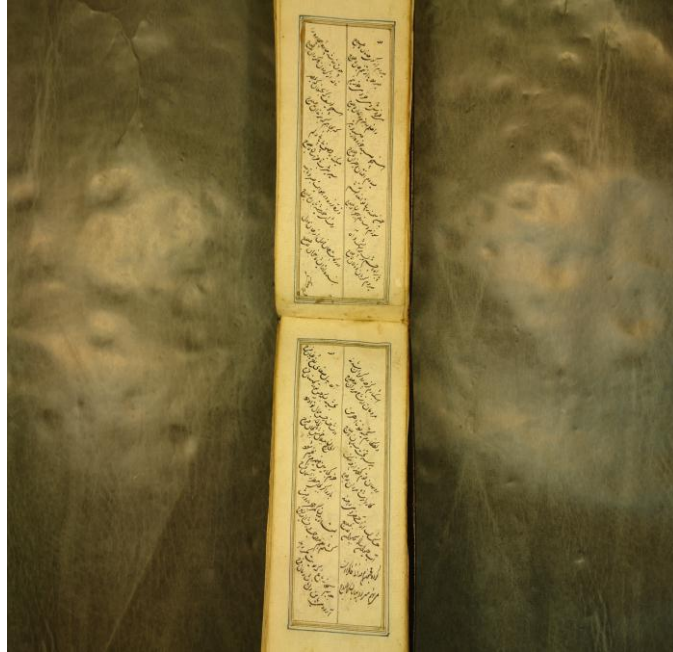


نسخه ز: کتابخانه آیت الله گلپایگانی.

این نسخه هم مربوط به کتابخانه آیت الله گلپایگانی است به شماره:

جلد آن چرمی، قهوه‌ای سوخته و زرد رنگ و به خط نستعلیق است. کاغذ زرد و به شکل بیاض است و هر صفحه آن در دو ستون با خط نستعلیق خوش به صورت مورب نوشته شده و گزیده اشعار است. این مجموعه ۶۰ ورق است.

آغاز: اولوالامر تعالی شأن امیر جمله مردان
انجام: عاشق صادق ز زخم دوست نرجد

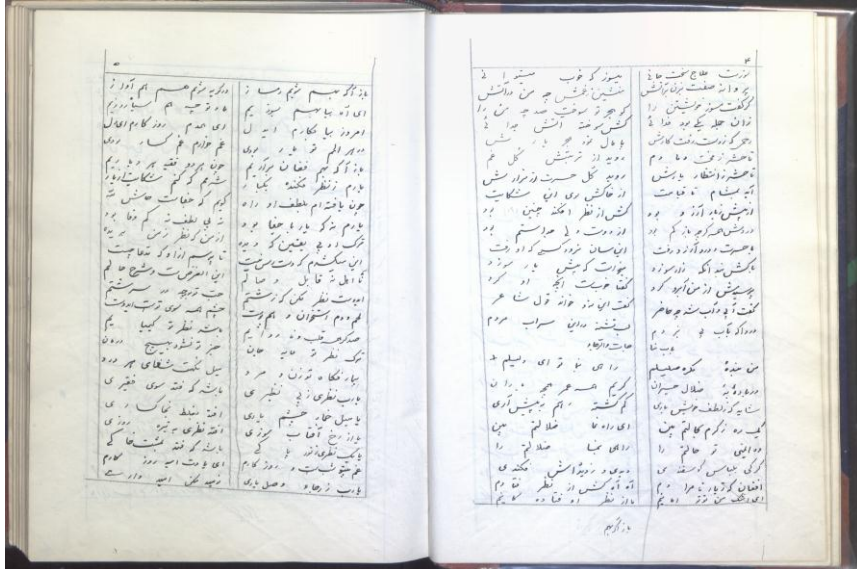


نسخه ح: این نسخه که جدیدترین محسوب می‌شود و مربوط به آقای ابوالقاسم فدائی است. با قلم فرانسه نوشته شده اول آن و نیز در آخر آن صفحات سفید است که کاتب قرار بوده آن را تکمیل کند.

آغاز: ای از تو کواکب و ثوابت

انجام: بزرگوار خدایا به حرمت زهرا

اتمام پذیرفت دیوان فدائی به خط علی اکبر احمدی التماس دعا از تلاوت کننده دارم. ۱۳۴۱



جمع بندی

آنچه در این مختصر آمد گوشه‌ای از ویژگی‌های اشعار حاج ملا اسماعیل فدائی مجتهد و دانشمند قرن سیزدهم هجری است و چه بسا بتوان موارد دیگری به آن افزود. اینجانب بدلیل رعایت اختصار ناگزیر در اغلب موارد فقط به ذکر ابیات پرداخته و نه تنها تحلیلی بر روی آن نداشته‌ام که حتی از معنی ساده آن هم اجتناب کرده‌ام.

همانطور که گفته شد اغلب اشعار او به دلیل معلومات سرشارش از غنای علمی برخوردار است و بدون شرح و تفسیر کمتر می‌توان به مقصود عارفانه وی پی برد. در عین حال باید اذعان کرد که همانند همه نسخه خطی موجود پاره‌ای از لغات خوانده نمی‌شوند و یا اگر خوانده شوند مقصود سراینده با توجه به جو فکری و حال و هوای زمان او مشخص نیست. و به قول آقای موسوی گرمارودی به هنگام دیدن مجموعه، اگر خطائی هست قطعاً از کاتب است و نه

مؤلف. همچنان که در باره دیگر شعرا و نویسندگان، دانشمندان تتبع می‌کنند و به عنوان مثال دیوان حافظ دویست سال (حافظ، ۱۳۷۳، مقدمه) است که مورد عنایت مصححان است در این مورد چنانچه توفیق بازبینی و تصحیح پس از چاپ اولیه ضرورت پیدا کند چه بسا این مشکلات بر طرف شود.

نکته دیگر گمنامی وی است. حاج ملا اسماعیل فدائی کزازی آستانه‌ای برجی با وجود پرکاری و تتبع و تضرع او در علم بسیار ناشناخته مانده است. ناشناختگی او یکی از مواردی است که همه به آن اذعان دارند و عجیب است با آن که ظاهراً به جاهای مختلف سفر کرده و حد اقل به نجف و مشهد و اصفهان رفته است باز به موطن اصلی خود برای ارشاد مردم پرداخته است، با این که او در مذمت ماندن در ده و یا مناطق کوچک چنین سروده است:

اگر در دهی مرده دان علم خود را [] که ده، علم را کم ز الحد نباشد
شاید عیان کرد اسرار دانش [] اگر چند شاگرد ارشد نباشد

البته شاید یکی از دلایل این گمنامی ترجیح مؤلف بر گوشه‌گیری و انزوا باشد زیرا در آن ایام علاوه بر فسادی که در جامعه خود به آن تصریح دارد و فرقه‌های ضاله مشغول فعالیتند و عده‌ای نیز نان ریا می‌خورند اوضاع سیاسی و قتل و غارت و خان و خان بازی هم در زمان او کم نبوده است (دهگان، ۱۳۸۶). در هر حال، در وقایع الایام منتشره توسط صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران یادی از این شخصیت می‌شود اما به نظر می‌رسد که حق مطلب ادا نشده و نمی‌شود. در این مورد باید تحقیق گسترده‌تری صورت گیرد.

منابع

آقا بزرگ تهرانی. الذریعه الی تصانیف الشیعه. تهران، ۱۳۶۹
اثر آفرینان، به سرپرستی عبدالحسین نوایی.

انوشه، حسن. دانشنامه ادب فارسی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات. ۱۳۶۷.
 جعفریان، رسول (۱۳۷۹). صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست. قم:
 پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ج. دوم
 چیتیک، ویلیام (۱۳۸۹). عوالم خیال؛ ابن عربی و مسئله اختلاف ادیان. ترجمه
 قاسم کاکائی. تهران: هرمس
 حاج سید جوادی، کمال (۱۳۷۷-). اثر افرینان (زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران
 از آغاز تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی) با همکاری عبدالحسین نوائی. تهران:
 انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
 حافظ شیرازی، محمد، دیوان حافظ. به تصحیح بهاءالدین خرمشاهی. تهران
 نیلوفر. ۱۳۷۳
 حافظ شیرازی، محمد، دیوان حافظ به تصحیح قزوینی و غنی. تهران: مهرداد،
 ۱۳۸۳.
 حبیب آبادی، میرزا معلم. مکارم الآثار در احوال رجال ۲ قرن ۱۳ و ۱۴ هجری.
 اصفهان اداره کل فرهنگ. هنر اصفهان و وقایع سالهای ۱۲۵۴-۱۲۶۷ دهگان،
 ابراهیم (۱۳۸۶۹). تاریخ اراک. جلد دوم. تهران: زرین و سیمین.
 دائره المعارف کتاب مقدس. مترجمان علیائی، الیس و دیگران. ویراستار و
 مسئول گروه ترجمه بهرام محمدیان. تهران: سرخدار، ۱۳۸۱.
 زندگینامه شهید محمود فدائی. بکوشش اشرف جواهری.
 سعدی، شیخ مصلح الدین. بوستان سعدی به تصحیح محمد علی فروغی. تهران:
 ققنوس. ۱۳۶۸.
 شاه حسینی، ناصر الدین. شناخت شعر. تهران: نشر هما، ۱۳۶۷.
 شمیسا، سیروس. انواع ادبی. تهران: فردوسی، ۱۳۷۳.

شمیسا، سیروس، نگاهی تازه به بدیع. تهران: فردوسی. ۱۳۶۸.

شهری، محمد. علم عروض و قافیه. مشهد. نشر نما. ۱۳۷۰.

طیبیان، سید حمید. گزیده متون نظم از مجانی الحدیثه (دوره عباسی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۸۷.

عبرت نائینی، محمد علی. تذکره مدینه الادب. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. ۱۳۷۶.

-----، دیوان اشعار حاج ملا اسماعیل فدائی به دستخط علی اکبر احمدی (ابن مرحوم خواجه احمد). به تاریخ ۱۳۷۴ یا ۱۳۳۶ هجری قمری.

میدانی نیشابوری، ابوالفضل احمد بن محمد بن ابراهیم (۵۱۸ق. - ۱۳۷۴ق.) (امثال میدانی. حقیقه و فصله و ضبط غرائب و علق حواشیه محمد محیی الدین عبد الحمید. قاهره: مطبعه السنه المحمدیه. موسوی گرمارودی، علی (۱۳۹۱). جوشش و کوشش در شعر. تهران: هرمس.

ناصرالدین قاجار، شاه ایران ۱۲۴۷-۱۳۱۳ق. سفرنامه عراق عجم. به ضمیمه تاریخ و جغرافیای راه عراق عجم/ نوشته محمد حسن خان اعتماد السلطنه. به تصحیح هاشم محدث. تهران: اطلاعات، ۱۳۸۷.

نامه معانی به کوشش بهروز ایمانی، در انیس الشعراء. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. ۱۳۸۳.

واعظ قزوینی، محمد رفیع. ۱۰۲۷-۱۰۸۹. دیوان ملا محمد رفیع واعظ قزوینی به کوشش اصغر علمی. تهران: ماه، ۱۳۸۳.

همائی، جلال الدین. فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۵۴.

یادنامه حکیم لاهیجی (مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات. ۱۳۷۴.
